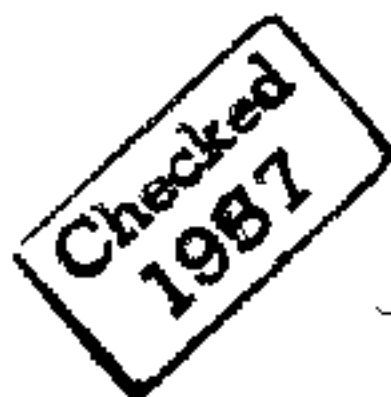


مجموعه متون فارسی  
زیر نظر احسان یارشاطر  
شماره ۴۱

# احسن التواریخ



تألف

حسین درویشلو

به اهتمام

دکتر عبدالحسین نوائی



نگارخانه ملی و کتابخانه ملی

تهران، ۱۳۴۹



بفرمان

مختصر رضا شاه اسپیلوی آرمایر

## نگاه توپدید و نشر کتاب

هیئت مدیره :

سهندس جعفر شریف اسمعی

محمد حجازی ، ابراهیم خواجه نوری ، محمد سعیدی ، د. امر احسان ، ارسا

پارسی : ادوارد نوری

آشارات  
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۲۲۷

مجموعه متون فارس

۴۱



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از این کتاب دو هزار نسخه روی کاغذ اعلا  
در چاپخانه آهنگ به طبع رسد  
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است .

مجموعه متون فارسی  
زیر نظر احسان یارشاطر  
شماره ۴۱

# احسن التواریخ



تألف

حسین درویشلو

به اهتمام

دکتر عبدالحسین نوائی



نگارخانه ملی و کتابخانه ملی

تهران، ۱۳۴۹



## توضیح

مقصود از انتشار «مجموعه متون فارسی» آن است که آثار مهم زبان فارسی از نظم و نثر با دقت علمی به طبع برسد و متن درست و درخور اعتماد این آثار در دسترس طالبان قرار گیرد.

با آنکه عده زیادی از متون زبان فارسی تاکنون در ایران و هندوستان و دیگر کشورها به طبع رسیده، هنوز برای غالب آنها طبع دقیقی که با روش علمی و یا رجوع به معتبرترین مأخذ صورت گرفته باشد در دست نیست و اگر بعضی از خاورشناسان به طبع انتقادی برخی از این آثار همت نگماشته بودند، عده چاپهای قابل اعتماد از این هم کمتر بود.

در ایران متأسفانه هنوز کوشش خاصی برای رفع این نقیصه بکار نرفته. رقابت تجاری هم که در ایام اخیر موجب طبع یا تجدید طبع بعضی از متون فارسی شده، نه تنها کمکی به صحت طبع آنها نکرده، بلکه در غالب موارد باعث رواج نسخی مغلوط که به شتاب تحویل بازار شده گردیده است.

پیشرفتی که در سالهای اخیر در دسترس یافتن به بعضی مجموعه‌های نسخ خطی مانند مجموعه‌های کشور ترکیه حاصل شده ضرورت طبع انتقادی متون زبان فارسی را به صورتی منظم بیش از پیش محسوس ساخته. اما مشکلات چنین اقدامی اندک نیست: نسخ معتبر آثار زبان فارسی در نقاط مختلف عالم پراکنده است و همیشه آسان به دست نمی‌آید. خواندن نسخ خطی کهن به علت ابهامی که در خط عربی وجود دارد و هم به سبب کهنگی و فرسودگی این نسخ غالباً دشوار است. در نسخ قدیم‌تر چون نقطه کمتر به کار می‌رود کار از این هم دشوار تر است. از طرفی کاتبان نسخ اگر هم خوش‌خط‌اند، غالباً دقیق یا عالم نیستند و از اینرو در کار آنها سهو و لغزش فراوان است. در هر تحریر تازه‌ای اثر اصلی ناچار اندکی تغییر می‌پذیرد و کاتب گاه بخطا، و گاه بگمان خود برای اصلاح، چیزی می‌افزاید یا می‌کاهد، خاصه آنکه زبان بتدریج تغییر می‌پذیرد و بعضی لغات و اصطلاحات کهن در نظر کاتبان یا خوانندگان ادوار بعد غریب یا نامفهوم جلوه می‌کند و موجب دیگری برای تصرف ناروا در اصل اینگونه آثار می‌شود، و کار را بر پژوهنده‌ای که جویای متن اصیل باشد دشوار می‌کند. در نسخ بعضی از آثار زبان فارسی



مانند شاهنامه فردوسی و قابوسنامه دامنه تغییر و تصرف و زیاده و نقصان به حدی است که تلفیق آنها باسانی ممکن نیست و نسخ خطی برخی متون چنان بایکدیگر متفاوت است که گویی هر یک تألیف جداگانه‌ای است. از این گذشته بسیاری نسخ نه تنها درست یا خوانا نیستند، بلکه تمام هم نیستند و فقط قسمتی از اثر اصلی را به دست می‌دهند.

پس کار مصحح که باید متن درست و اصیل را با مقابله و مقایسه نسخ مختلف بازشناسد و غبار تغییر و تصرفی را که به گذشت ایام بر چهره عبارات آن نشسته پاک کند آسان نیست و گذشته از دانایی و تبحر و امانت، محتاج بردباری و دقتی است که از همه کس بر نمی‌آید.

روش اصلی که راهنمای طبع «مجموعه متون فارسی» همان روشی

است که در کشورهای غربی در طبع انتقادی اینگونه متون متداول بر اساس مقابله و تهذیب نسخ با رعایت حق داوری برای خوانندگان قرار دارد. کسی که تصحیح متنی را به عهده می‌گیرد، و یا در تهذیب و تشخیص متن اصلی می‌کوشد، ادراک و سلیقه خود را حاکم مطلق نمی‌شمارد و همه نکاتی را که ممکن است موجب تشخیصی غیر از تشخیص وی شود، ضبط می‌کند. مصححی که فریفته تشخیص خود شود و آن را برای دیگران نیز میزان مسامح بشمارد ازین روش دوری گزیده است.

در عمل نتیجه این روش آن است که مصحح می‌کوشد تا به همه نسخ معتبر بیابد، آنگاه این نسخ را بایکدیگر می‌سنجد با احوال و خصوصیات هر یک آشنا می‌شود و چندانکه ممکن باشد، نیاط آنها

د و معتبرترین نسخه را نسخه اصل قرار می‌دهد و تفاوت سایر نسخ را در حاشیه ضبط می‌کند، و یا اگر نسخه اصل اغلاط آشکار داشته باشد، آن را بر حسب نسخ و مآخذ دیگر اصلاح می‌کند، ولی منسأ هر تغییر یا اصلاحی را با سایر نسخه بدل‌هایی که امکان فایده‌ای در آنها هست در حاشیه می‌آورد، تا خواننده در انتخاب آنچه به نظر وی درست می‌نماید مختار باشد و ترجیح مصحح نکنه‌ای را پوشیده ندارد و راه داوری را بر دیگران نبندد. معمولاً معتبرترین کهن‌ترین آنهاست مگر آنکه به دلیل خاصی نسخه دیگری معتبر شمرده شود. اگر تنها يك نسخه در دست باشد عموماً خواندن و فهمیدن اثر است که مشکل مصحح محسوب می‌شود.

متن‌هایی که با روش انتقادی و ذکر نسخه بدل‌ها طبع می‌شود شاید برای خوانندگان عادی یا بی‌حوصله چندان مناسب نباشد و معمول نیز این است که متونی که برای استفاده عمومی و یا مدارس طبع می‌شود از ذکر تفاوت

نسخ و بحثهای مربوط به آن خالی باشد و خواننده اثری روشن و پیراسته در برابر خود بیابد. اما تردید نیست که برای آنکه خواننده عادی نیز بتواند از متن درست و شایسته اعتمادی برخوردار شود شرط اول وجود طبع انتقادی هر متن است.

امید است با انتشار «مجموعه متون فارسی» گامی در راه این مقصود برداشته شود.

برای آنکه استفاده از این متون برای محصلان زبان فارسی و طالبان دیگر آسانتر شود، عموماً هر اثر با مقدمه و فهارس و شرح مشکلات آن به طبع می‌رسند.

**احسان یارشاطر**



### فهرست مندرجات

۱۳	مقدمه مصحح
۲	وقایع سنه سبع و ثمانمائه.
۱۴	گفتار در وقایع سنه ثمان و ثمانمائه.
۲۶	وقایع سنه تسع و ثمانمائه.
۴۰	فضایای سنه عشر و ثمانمائه.
۵۵	گفتار در قضایائی که در سنه انبی عشر و ثمانمائه واقع شده.
۶۲	گفتار در قضایائی که در سنه ثلاث عشر و ثمانمائه واقع شده.
۷۵	گفتار در قضایا و وقایع سنه اربع عشر و ثمانمائه.
۷۹	وقایع سنه خمس عشر و ثمانمائه.
۸۲	وقایع سنه ست عشر و ثمانمائه.
۹۳	گفتار در وقایع سنه سبع عشر و ثمانمائه.
۹۷	گفتار در وقایع سنه ثمان عشر و ثمانمائه.
۱۰۲	گفتار در وقایع سنه تسع عشر و ثمانمائه.
۱۰۴	گفتار در وقایع سنه عشرین و ثمانمائه.
۱۰۶	گفتار در وقایع سنه احدی و عشرین و ثمانمائه.
۱۰۷	گفتار در وقایع سنه انبی و عشرین و ثمانمائه.
۱۲۰	گفتار در وقایع سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه.
۱۳۶	گفتار در قضایائی که در سنه اربع و عشرین و ثمانمائه واقع شده.
۱۳۸	گفتار در وقایعی که در سنه خمس و عشرین و ثمانمائه واقع شده.
۱۷۹	گفتار در قضایائی که در سنه ست و عشرین و ثمانمائه واقع شده.
۱۸۴	گفتار در قضایائی که در سنه سبع و عشرین و ثمانمائه واقع شده.
۱۸۶	گفتار در قضایائی که در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه واقع شده.
۱۸۸	گفتار در قضایائی که در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه واقع شده.
۱۹۱	گفتار در قضایائی که در سنه ثلاثین و ثمانمائه واقع شده.
۱۹۴	گفتار در قضایائی که در سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه واقع شده.
۱۹۵	گفتار در قضایائی که در سنه انبی و ثلاثین و ثمانمائه واقع شده.
۱۹۹	قضایائی که در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائه واقع شده.

- ۲۰۲ ذکر قضایائی که در سنهٔ اربع و ثلاثین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۰۳ ذکر قضایائی که در سنهٔ پنج و ثلاثین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۰۴ قضایائی که در سنهٔ شش و ثلاثین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۰۵ قضایائی که در سنهٔ سبع و ثلاثین واقع شده.
- ۲۱۱ گفتار در قضایائی که در سنهٔ ثمان و ثلاثین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۲۰ ذکر قضایائی که در سنهٔ تسع و ثلاثین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۲۴ قضایائی که در سنهٔ اربعین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۲۸ گفتار در قضایائی که در سنهٔ احدی و اربعین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۲۹ قضایائی که در سنهٔ ثلاث و اربعین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۴۱ قضایائی که در سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۴۴ قضایائی که در سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۴۷ وقایع سنهٔ ست و اربعین و ثمانمائنه.
- ۲۴۸ گفتار در قضایائی که در سنهٔ سبع و اربعین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۵۲ گفتار در قضایائی که در سنهٔ ثمان و اربعین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۵۶ قضایائی که در سنهٔ تسع و اربعین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۵۸ قضایائی که در سنهٔ خمسین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۷۰ قضایائی که در سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۸۴ گفتار در قضایای سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائنه.
- ۲۸۹ ذکر قضایائی که در سنهٔ ثلاث و خمسین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۲۹۸ ذکر قضایائی که در سنهٔ اربع و خمسین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۳۰۱ قضایائی که در سنهٔ پنج و ثمانمائنه واقع شده.
- ۳۱۲ قضایای اربعین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۳۱۵ گزار در قضایائی که در سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۳۳۱ قضایائی که در سنهٔ ثمان و خمسین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۳۴۶ قضایائی که در سنهٔ تسع و خمسین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۳۵۰ گفتار در قضایائی که در سنهٔ ستین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۳۶۵ گفتار در قضایائی که در سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۳۷۵ گفتار در وقایع سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائنه.
- ۳۹۷ گفتار در قضایائی که در سنهٔ ثلاث و ستین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۴۰۷ ذکر وقایع سنهٔ اربع و ستین و ثمانمائنه.
- ۴۱۳ ذکر قضایائی که در سنهٔ خمس و ستین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۴۱۸ قضایائی که در سنهٔ شش و ستین و ثمانمائنه واقع شده.
- ۴۲۷ گفتار در قضایائی که در سنهٔ سبع و ستین و ثمانمائنه واقع شده.

۴۳۱	گفتار در قضایائی که در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه واقع شده.
۴۳۶	گفتار در قضایائی که در سنه تسع و ستین و ثمانمائه واقع شده.
۴۴۰	قضایائی که در سنه سبعین و ثمانمائه واقع شده.
۴۴۱	ذکر قضایائی که در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه واقع شده.
۴۵۰	قضایائی که در سنه انبی و سبعین و ثمانمائه واقع شده.
۴۶۷	ن و ثمانمائه واقع شده.
...	...
	قضایائی که در سنه خمس و سبعین و ثمانمائه واقع شده.
	گفتار در قضایائی که در سنه ست و سبعین و ثمانمائه واقع شده.
	گفتار در قضایائی که در سنه سبع و سبعین و ثمانمائه واقع شده.
	گفتار در قضایائی که در سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه واقع شده.
	قضایائی که در سنه تسع و سبعین و ثمانمائه واقع شده.
	گفتار در قضایائی که در سنه ثمانین و ثمانمائه واقع شده.
	قضایائی که در سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه واقع شده.
	وقایع سنه انبی و ثمانین و ثمانمائه.
	گفتار در قضایائی که در سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه واقع شده.
	گفتار در قضایائی که در سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه واقع شده.
۵۹۰	گفتار در وقایع سنه خمسین و ثمانین و ثمانمائه.
۵۹۷	گفتار در قضایائی که در سنه ست و ثمانین و ثمانمائه واقع شده.
۶۰۸	وقایع سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه.
۶۰۸	وقایع سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه.
۶۱۰	وقایع سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه.
۶۱۲	وقایع سنه تسعین و ثمانمائه.
۶۱۲	وقایع سنه احدی و تسعین و ثمانمائه.
۶۱۴	وقایع سنه انبی و تسعین و ثمانمائه.
۶۱۵	وقایع سنه ثلاث و تسعین و ثمانمائه.
۶۲۳	وقایع سنه اربع و تسعین و ثمانمائه.
۶۲۵	وقایع سنه خمس و تسعین و ثمانمائه.
۶۲۶	وقایع سنه ست و تسعین و ثمانمائه.
۶۳۲	ذکر وقایع سنه سبع و تسعین و ثمانمائه.
۶۳۵	وقایع سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه.
۶۳۹	وقایع سنه تسع و تسعین و ثمانمائه.
۶۴۱	حواشی و تعلیقات



### دقیقه

کتاب حاضر به نام **احسن التواریخ** (جلد یازدهم) یکی از متون ارزشمند عصر صفوی است، در زمینه تاریخ ایران و عثمانی براساس توالی سنین از سال ۸۰۷ تا ۹۰۰ هجری قمری.

در این دوره سه سلسله گورکانیان و ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو بر ایران کلا یا بعضاً فرمانروائی داشتند. در کتاب حاضر سلطنت گورکانیان از سال ۸۰۷ یعنی مرگ تیمور و جلوس معین الدین شاهرخ پسر وی بر اریکه پادشاهی شروع می شود. مؤلف کتاب پس از شرح وقایع سلطنت چهل و سه ساله شاهرخ به شرح زندگانی کوتاه و برحادثه ده تن از امیرزادگان تیموری مبادرت کرده که هر یک چندروزی بر تخت سلطنت نشستند و سکه و خطبه به نام خویش کرده و سپس منزل به دیگری پرداخته اند بدین ترتیب: الخبیبک پسر شاهرخ و عبداللطیف پسر وی و علاءالدوله و میرزا سلطان محمد و ابوالقاسم بابر پسران بایسنقر فرزند هنرمند و جوان مرگ شاهرخ و شاه محمود فرزند بابر و ابراهیم سلطان پسر علاءالدوله و عبدالله شیرازی پسر سلطان ابراهیم فرزند شاهرخ و ابوسعید نوّه میران شاه پسر تیمور و یادگار محمد فرزند میرزا سلطان محمد و سرانجام سلطان حسین میرزا نواده عمرشیخ پسر امیر تیمور.

دومین قسمت کتاب متضمن شرح وقایع و بیان حیات سیاسی ترکمانان قراقویونلو (سیاه گوسفندان) و آق قویونلو (سفیدگوسفندان) است. این دو قبیله ترکمانان که بنا بر رنگ نقش گوسفندی که بر پرچم خویش داشتند، در تاریخ بدین اسامی شهرت یافته اند از دیرباز بایکدیگر خصومت و کینه داشتند. به نظر می رسد که گذشته از سودای مهتری و حکومت، اختلاف مذهب نیز عامل بزرگی در افروختن آتش عناد و دشمنی بین این دو طایفه بوده است. چه قراقویونلوها شیعه بودند و آق قویونلوها سنی و هر یک در مذهب خویش در حد افراط و تعصب. بدین جهت تاریخ حیات سیاسی این دو قبیله غالباً بایکدیگر آمیخته است و در جنگهای متعدد و دیرنده ای که باهم داشتند گاهی این و گاهی آن پیروز می شد تا این که بوزون حسن آق قویونلو و سرداران وی



بساط رقیب سرسخت خویش را سرانجام برچیدند. در این کتاب از زندگانی قرايوسف قراقویونلو و پسرانش اسکندر و اصفهان و شاه محمد و جهان شاه نسبتاً به تفصیل یاد شده تا آنجا که جهان شاه در هنگام حمله به دیار بکر، در حالت نشاط شراب و مستی، خود مورد حمله حسن بیک آق قویونلو قرار گرفته و به قتل می‌رسد و اندکی بعد با گرفتاری و قتل پسر دیوانه وی حسن علی به دست اغرلومحمد فرزند حسن بیک دوران حکومت قراقویونلویان به پایان می‌رسد.

آق قویونلویان فرزندان قراعثمان معروف به قرابولوق (زالوی سپاه) می‌باشند. جد ایشان به علت خون‌خواری و سنگ‌دلی چنین لقبی یافته بود. وی بنا بر دشمنی با امیر قرايوسف به امیر تیمور گروید و در رکاب او با ایلدزم بایزید سلطان عثمانی جنگ کرد و تیمور حکومت دیار بکر به پاداش به وی داد و او در این ناحیه قدرتی یافت و سرانجام هنگامی که به هواداری شاهرخ تیموری، سر راه بر اسکندربن قرايوسف گرفت، در جنگ زخمی گاری برداشت و هم بدان زخم درگذشت. در کتاب احسن التواریخ شرح این جنگها مفصلاً آمده است تا آنجا که پس از قتل وی، پسران متعدّدش به جان یکدیگر می‌افتند و بالاخره حسن بیک پسر علی بیک فرزند عثمان بیک که روزی سرگردان کوه و بیابان بود بر کشوری پهناور تسلط می‌یابد و با سلطان عثمانی، مردی چون سلطان محمد فاتح، پنجه در پنجه می‌افکند و بعد از مرگش خلیل بیس از سنس بر تخت سلطنت نمی‌آید و در جنگ با یعقوب برادر خدگشته می‌شود و یعقوب نیز پس از ۱۴ سال سلطنت به نحوی اسرارآمیز روی در نقاب خاک می‌کشد و تخت سلطنت به پسر خردسالش بایسنقر می‌رسد.

قسمت سوم مطالب کتاب مربوط به تاریخ سلاطین عثمانی است و هم بدین مناسبت متضمن شرح مجملی است درباره تاریخ آل قرامان و آل اسفندیار و دیگر امرای ترکان که در مناطق مختلف سببه جزیره آناتولی حکومتهای کم و بیش توانا و دیرینه‌ای داشتند.

جنگ آنقره دولت عثمانی را از هم ناسید و زحماتی که ایلدزم بایزید و اسلافش برای ایجاد یک حکومت مقتدر و سرزمینی بک‌بارجه و متحد کشیده بودند، همه بر باد رفت. تیمور برای ناتوان کردن دولت عثمانی، امرای سرکشی را که سلاطین ترک چون دیوان در شیشه کرده بودند آزاد کرد. سببه جزیره آناتولی قطعه قطعه شد و شاهزادگان ترک، سلیمان و عیسی و موسی پسران ایلدزم بایزید، در مالیخولیای مہتری شمشیر به روی یکدیگر کشیدند. در این محاربات سلیمان و عیسی از میان رفتند و کار سلطنت بر موسی قرار گرفت. اما محمد که خردمندانه از این جنگهای خونین کناره گرفته بود، ناگهان بر سر موسی

تاخت و او را از میان برداشت و خود بر تخت سلطنت نشست. این مرد که به مناسبت دانش و خرد خویش به محمد چلبی شهرت یافته، در طول ده سال سلطنت خود توانست آب رفته به جوی باز آرد و دولت از هم گسیخته عثمانی را متحد و نیرومند کند. پسرش مراد ثانی از سلاطین بزرگ عثمانی است. هم اوست که ظاهراً برای نخستین بار توپ به کار برده و سپاه متحد اروپا را درهم شکسته است. پسرش محمد که در سال ۱۴۵۱ م (۸۵۵ هـ) به سلطنت دولت عثمانی رسید، همان کسی است که قسطنطنیه را گرفت و به شایستگی تمام به لقب فاتح شهرت یافت. فتح قسطنطنیه چنان عظیم و نتایج آن برای تمدن بشر چنان قاطع بود که سال وقوع آن یعنی ۱۴۵۳ میلادی را پایان دوره قرون وسطی و آغاز دوره جدید تاریخ دانسته‌اند. در آسیای صغیر نیز محمد ثانی بقایای سلاجقه و ژنیمها و کومنتها و آل اسفندیار و آل قرامان را از میان برداشت و بر سرزمینی از سرچشمه‌های قرات تا قلب اروپا حکومتی پر قدرت یافت. پسر وی بایزید ثانی هر چند چون پدر جنگاور و کاری نبود و بیشتر به شعر و ادب و فلسفه توجه داشت، با این حال در اروپا به فتوحاتی نایل آمد و سیاهپوش شهر آق کرمان (اکرمان) را در ساحل راست دنیستر تصرف کردند. جامی شاعر بزرگ قرن نهم کشور ما مثنوی سلسله الذهب را به نام او برداشته است.

این است خلاصه آنچه به عنوان تاریخ عثمانی در کتاب احسن التواریخ آمده و به خوبی نشان می‌دهد که در آخرین قرن دوره قرون وسطی و آستانه دوره جدید تاریخ بشر دولت عثمانی در چه وضعی بود و ایران در چه وضعی!! از آنچه گذشت بخوبی اهمیت کتاب احسن التواریخ روشن می‌شود و مسلماً به همین علل بوده که دانشمندی کتاب‌شناس چون مرحوم علامه محمد قزوینی این کتاب را از نسخ نفیسه‌ای دانسته که باید به چاپ برسد و در نامه خود به فرهنگستان، ضمن چندین کتاب ارزنده و بر اهمیت چون زبدة التواریخ عبدالله کاشانی و مجمع الانساب شبانکاره‌ای و تاریخ راقم و زبدة التواریخ حافظ ابرو طبع و انتشار آن را توصیه و تأکید کرده است.

### شرح حال مؤلف

بدبختانه از زندگانی این مؤلف هیچگونه اطلاع دقیقی و جامعی در دست نیست مگر آنچه خود بدان اشاره کرده و این اشارات برآکنده نیز در کمال اختصار و ایجاز است.

وی خود را حسن روملو و گاهی حسن نبیره امیر سلطان روملو معرفی می‌کند.<sup>۲</sup> امیر سلطان از سرداران مشهور قزلباش است در دوره شاه اسمعیل صفوی و پسرش شاه طهماسب. نام و شرح خدمات وی در تواریخ صفویه چون حبیب‌السیر خواندمیر و جهان آرای قاضی غفاری و احسن‌التواریخ روملو (جلد دوازدهم) و عالم آرای اسکندر بیگ منشی به تفصیل یا اختصار آمده است. طایفه روملو را هم می‌شناسیم که از هواخواهان دیرین صفویه می‌باشند و از جمله طوایف ترک‌زبانی هستند که شاه اسمعیل را در خروج بر ضد ترکمانان آق‌قویونلو یاری کرده و با ایمانی تمام در رکاب وی شمشیر زده‌اند. درباره این طایفه داستانی و شاید افسانه‌ای وجود دارد و آن داستان که روشنگر علت محبت و ارادت طایفه روملو نسبت به صفویه است این که روملویان بقایای اسرانی هستند که بچمور از سیاه عثمانی (رومیان به اصطلاح زمان) در جنگ آنقره (۸۰۴ هـ) گرفته و سپس بنابر بایمردی شیخ صدرالدین موسی (و به روایت اصح خواجه علی سیاه‌پوش) آنان را آزاد کرده است و از آن پس آن طایفه به نام روملو در ایران سکونت گزیدند و به عنوان حق‌شناسی در رکاب سلطان جنید و سلطان حیدر و شاه اسمعیل، جان‌بازی کردند.<sup>۳</sup>

با آنکه حسن روملو به ذکر نام پدر خود نپرداخته و همه جا از جد نام برده ولی به محل و تاریخ تولد خود تصریح کرده است. در ذیل وقتاً بوقتاً سال ۹۳۷ به این عبارت: «در این سال راقم حروف حسن روملو در بلده قم متولد شد.»<sup>۴</sup> و سپس می‌نماید که بدون طاببع و ... دوازدهم که خود این مطلب را در کتاب دیده و حاب کرده سال تولد حسن روملو را ۹۳۸ ضبط کرده<sup>۵</sup> و استوری نیز همین تاریخ ۹۳۸ را به عنوان سال تولد روملو ذکر نموده است.<sup>۶</sup>

در خلال کتاب، روملو اشارات مختصری نیز به زندگانی در ماجرای خویش کرده است. بار در حوادث سال ۹۱۹ هجری، ضمن اسامی جمعی از خوش‌نویسان، چنین می‌نویسد: «مولانا مالک قزوینی سرآمد خوش‌نویسان زمان ما دین‌بناه بود. جمیع خط‌ها خوب می‌نوشت. در علوم ساگرد مولانا جمال‌الدین محمود شیرازی بود. راقم این حروف، ذره بی‌مقدار، حاشیه و ... بین او خوانده در شرح حوادث سال ۹۴۶ هـ: «در این سال، امیر سلطان روملو که والی

۱ - احسن‌التواریخ ج ۱۲ ص ۳۰۱ - ۲ - ایضا ص ۳۱۶ ج ۱۲ و ص ۱۱۳ - ۳ - عالم آرای عباسی چاپ تهران (۱۳۳۴) ص ۱۶ - ۱۵، زندگان شاه عباس اول ج ۱ ص ۱۶۲ - ۴ - احسن‌التواریخ جلد ۱۲ ص ۲۳۸ - ۵ - ایضا، مقدمه ص ۱ - ۶ - Story, Persia lit. sect. II, 307 - ۷ - احسن‌التواریخ ج ۱۲ ص ۱۴۲

قزوین بود و ساوخی بلاغ، در تبریز وفات کرد. راقم این حروف ذره بی مقدار که نبیره او است به محنت قورچیگری گرفتار گردید و قوشون او را به پیر-سلطان خلیفه که در بلاهت از اقران خود مستثنی بود عنایت فرمودند.<sup>۱</sup>

و باز در ضمن وقایع سال ۹۴۸ و حرکت شاه طهماسب به دزفول: «راقم حروف حسن روملو از وقت نهضت شاه دین پناه تا این سال که تاریخ هجری به سنه امانین و تسعمائه رسیده است در جمیع اسفار همراه اردوی گردون شکوه بوده اکثر وقایع را به رأی العین مشاهده نموده.»<sup>۲</sup>

حسن روملو، مورخ قورچی، نه تنها شاهد جنگها و وقایع بوده بلکه خود در محاربات مکرر متعدد دوران شاه طهماسب با شورشیان داخلی من جمله گرجیها و کردها شرکت داشته است. هنگامی که در سال ۹۵۳ ه. شاه طهماسب به گرجستان حمله برد، حسن روملو که همواره حاضر رکاب بوده در این محاربه شرکت مستقیم جسته است. خود او در این مورد چنین آورده: «راقم حروف حسن نبیره امیر سلطان روملو، با جمعی از قورچیان روملو و چینی با فوجی از کبران بی ایمان دچار گشته این کمینه به اتفاق شاه قلی نام قورچی چینی حمله کردیم. ایشان را متفرق ساخته و جمعی را مجروح و بی روح کرده اسیر چند گرفته معاودت نمودیم. غازیانی که رفیق ما بودند از کمال دلاوری يك قدم پیش نهادند.»<sup>۳</sup>

در جنگ با کردان اردلان نیز، حسن روملو، به شهادت و قول خود او شجاعت فراوانی بروز داده و شرح این شجاعت را بر صفحه تاریخ خویش منعکس نموده است و آن هنگامی بوده که بگه اردلان والی شهر زور «با جمعی از رومیان به حوالی قلعه سرخاب آمده»<sup>۴</sup> بود. چون از شنیدن این خبر «نایره غضب شاه دین پناه النهاب یافت»<sup>۵</sup> سوئدك بيك قورچی باشی مأمور سرکوبی وی شد. حسن روملو جزو این قورچیان در جنگ شرکت کرده است. خود او می نویسد: «در آن روز راقم این حروف حسن روملو، به بشته ای که مشرف به قلعه زلم بود با جمعی کردان جنگ کرده قورچیان روملو که قریب به پنجاه نفر بودند از پیش کردان فرار نمودند. کردی که شادی بيك ذوالقدر را به قتل آورده بود، شاه وردی بيك ولد قنقراط سلطان را خواست که دستگیر کند. حسینقلی خلفا که رفیق این فقیر بود هر چند فریاد کرد که ای جوانان بکوشید تا جامه زنان نبوشید، اما چندان وهم برایشان مستولی شده بود که اسبان را گذاشته خود را به صد مشقت از گوه انداختند. این فقیر به اتفاق حسینقلی خلفا حمله کرده اگراد را متفرق ساخته شاه وردی بيك را سوار ساخته روانه گشتیم با -

۱ - احسن التواریخ ج ۲ ص ۲۹۵. ۲ - ایضاً ص ۳۰۱. ۳ - ایضاً ص ۳۱۶.

۴ - ایضاً ص ۳۴۵. ۵ - ایضاً ص ۳۴۵.

کردان که قورچیان را تعقیب کرده بودند و عدد ایشان قرب چهل نفر بود جنگ‌کنان به درآمدیم»<sup>۱</sup>

بقیه مطلب را حسن روملو نیاورده. ولی از همین عبارات کمی کتب حنین برمی‌آید که بتجاه نفر قورچی روملو فرار کرده و چهل نفر از گردان آنان را تعقیب نموده‌اند و اگر رسادت مؤلف ما نبود شاه‌وردی بیگ نیز (که دلسامرا فرمانده آنان بود) دستگیر می‌شده و حسن روملو و رئیس حسینی‌غالی خلفا توانسته‌اند شاه‌وردی بیگ را سوار کرده درحال جنگ و گریز جان بدر برند!! در ضمن متوفیات سال ۹۶۶ نیز پس از شرح حال «مولانا ابوالحسن ولد مولانا احمد باوردی» می‌نویسد: راقم این حرف، ذره بی‌مقدار، نزد آن بزرگوار مطالعه شرح تجرید نمود.<sup>۲</sup>

این بود آنچه وی درباره خویش در کتاب احسن التواریخ به‌صراحت آورده است. اما هنوز می‌توان از خلال سطور کتاب مطالبی به‌دست آورد و این نوری موزخ را بهتر شناخت.

حسن روملو کتاب خود را به شاه اسمعیل ثانی هدیه نموده است. وی در این باره در مقدمه جلد دوازدهم می‌نویسد:

«راقم این کلمات بریشان و محرر این مقالات بی‌سامان، حسن میرزا امیر سلطان روملو، که خود را خاندان اقدام مورخان می‌داند، این جلد را نزد به‌اسم شاهزاده جوان‌بخت سلطنت‌شمار، عمده خواتین عالی‌تبار، وارث سرپرادمانی، جالس مسند بادشاهی، منظور انظار عنایات ربانی، مظہر آثار مستعجزانیه، مهر سپهر سلطنت و کامکاری، بدرطازم شوکت و کینور کنشانی، رافع الوان، العظمة و الجلالة، قاصع ابنیة الظلم و الضلالة، نامس اولیا امیرالرحمن، نامور اعداء المتمردين، هر بر میدان صلابت، تمساح جبهون سعادت، نوشته...»<sup>۳</sup>

خواه این از ادت قدیم بوده خواه به‌علت آن که کتاب در زمان سلطنت اسمعیل ثانی به‌پایان رسیده و مؤلف بالاچار آن تالیف را به وی تقدیم نموده، حسن روملو در جزو طرفداران اسمعیل میرزا مسر شاه‌طهماسب بوده است. آشنایان به تاریخ ایران می‌دانند که پس از مرگ شاه طهماسب (که جمعی آن را غیرطبیعی و ناشی از مسمومیت دانسته‌اند) بین سران قزاق‌ها اختلاف شدید افتاد. جماعت استاجاو حیدر فرزند شاه‌طهماسب را که جوانی محبوب و محبوب و مورد توجه بدر بود و در هنگام مرگ او

۱ - ایضاً ص ۳۴۶ - ۳۴۵ ابن حسینی خان، خاندان روملو، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۱۰۰  
حیدر میرزا پسر طهماسب گمشده شد و اسمعیل میرزا دسجاء، او بر مسند شاه نشست.  
۲ - ایضاً ص ۴۱۱. ۳ - ایضاً ص ۱.

حضور داشت و ظاهراً شاه طهماسب دست‌خطی در مورد ولایت عهد بدو داده بود به سلطنت برگزیدند. ولی طوایف دیگر قزلباش و در رأس آنان روملویان اسمعیل‌میرزا را که مغضوب پدر و محبوس قلعه قهقهه بود برای سلطنت ایران نامزد کردند. روملویان و دیگر مخالفان مانع خروج حیدرمیرزا شدند و سرانجام در این آشوب و فتنه حیدرمیرزا و جمعی از همراهان وی کشته شدند. ظاهراً حسن‌روملو در جزو قورچیان از کسانی بوده که حیدرمیرزا را در حرم‌خانه محبوس نگهداشته و به نام اسمعیل‌میرزا شمشیر کشیده است. چه وی حیدر-میرزا را سخت نکوهش کرده و دست‌خطی را که در باب ولی‌عهدی ارائه کرده «تزویر» و ادعای او را در تحصیل سلطنت «تخیلات نفسانی و تسویلات شیطنانی» دانسته و در مقابل اسمعیل‌میرزا را «شاهزاده عالمیان» و مورد «لطف کردگار و بدایع فضل آفریدگار»<sup>۲</sup> و «شاه دین پناه» نامیده و درباره او نوشته است: «آن حضرت در اقامت نماز جمعه و جماعات و اعضای احکام صیام و صاوة و استدامت امر معروف و نهی منکرات و رفع بدع و مناهی و زجر و رفع ملامتی یدبیطضا نمود»<sup>۳</sup>

ظاهراً صرف نظر از آن که قورچیان روملو علی‌رغم استاجلویان طرفدار اسمعیل‌میرزا بودند<sup>۴</sup>، ریخت و پاشی که اسمعیل‌میرزا در بدو جلوس بر تخت کرده و کشتندگان برادر خود را به انعام و احسان نواخته در قضاوت حسن‌روملو بی‌اثر نبوده است. زیرا هنگامی که شاه طهماسب درگذشت چهارده سال بود که حقوق سباهیان من جمله قورچیان را برداشته بود و ظاهراً قصد برداخت هم نداشت. اسمعیل‌میرزا برای ابراز حق‌ستاسی از طرفداران خود یا برای اظهار مراتب سخا و کرم خویش به منظور جلب قلوب رمیده مردم از وی دستور داد که مواجب چهارده ساله را به ارباب استحقاقی بسردازند. حسن‌روملو در این مورد می‌نویسد:

«لشکریان را که استخامت کارخانه سلطنت به وسیله جان‌سیاری ایشان مقرر است مسرور نگاه داشت. دست سخا گشاده عین‌المال که در نظر مردم چون مردمک عین نور چشم می‌افزود صرف جنود ظفر شعار کرد. مسرسوم قورچیان را که شاه دین‌بناء مدت چهارده سال نداده بود شفقت فرمود چنانچه مرد مجهولی صد تومان و دویست تومان گرفت.»<sup>۵</sup>

وقتی مرد مجهولی صد تومان و دویست تومان بگیرد، مسلماً مسرد سرشناس اصیلی چون تبیره امیرسلطان روملو که در آن روزگار سوادى داشت و «شرح تجرید» و «شرح شمسیه» ای خوانده بود و تاریخ سلسله علیه صوفیه را

۱ - احسن التواریخ ص ۴۶۵. ۲ - ایضا ص ۴۶۶. ۳ - ایضا ص ۱۸۱ - ۴۸۰.

۴ - ص ۴۶۶. ۵ - ایضا ص ۴۸۱.

در حال نوشتن بود، مبلغی گرامند گرفته است و ظاهراً همین امر باعث شده که مرد قرومایه ستم کار هرزه افیونی خون‌خواری چون اسمعیل میرزا را مورد «صنایع لطف آفریدگار» و «شهریار عالی‌تبار» و ناسخ «کرم حاتم و عدل نوشیروان» بداند و بر تمام جنایات عظیم و فراوان وی در مدت کوتاه يك ساله برده‌پوشی کند.

روزگاری نه چندان دراز بر این بگذشت و اسمعیل ثانی مخدوم حسن-روملو، شبی مست و لایعقل با وضعی ننگین در خانه دوست خود حسن بیک حلواجی اوغلی به نحوی اسرارآمیز درگذشت و امر سلطنت بر شاهزاده محمد-میرزا پسر ناتوان و علیل شاه‌طهماسب قرار گرفت. این شاهزاده پدر شاه‌عباس اول است و اگر پیش‌آمد مساعدی (که شرحش در تواریخ آمده) روی نداده بود، هم او و هم پسرش عباس‌میرزا به امر شاه‌اسمعیل ثانی گنجه می‌شدند. در حال گردش آسمان، مخدوم ستمکار حسن روملو را از میان برداشت و تاج سلطنت بر سر محمد میرزا گذاشت و او از شیراز روانه قزوین شد. وقتی موکب وی به دارالخلافة نزدیک شد، حسن روملو «احرام ملازمت شاه عالم پناه در میان جان بسته در بلده قم به شرف تقییل قبله اقبال مشرف شده رعایت تمام» یافت. این آخرین اشاره صریح روملو است به زندگی خود.

چنین برمی‌آید که کهنه سپاهیان از این تغییر و تبدیلات سریع و بی‌دربی استفاده کرده و پس از آن که از اسمعیل میرزا حقوق عقب‌افتاده را گرفته‌اند، از جانشین او نیز به‌عنوان آن‌که مطالباتشان تمام و کمال داده نشده بار دیگر موجب چهارده ساله را وصول کرده‌اند. در این مورد مطالبی که در احسن-التواریخ آمده صراحتی تمام دارد:

«خزاین شاه دین‌پناه که در قزوین بود از جواهر و نقود و اسباب و آلات حرب بر امرا و صلحا و سادات و فقرا و لشکری و سفری و حضری قسمت نمود. موجب لشکر را که شاه‌دین‌پناه مدت چهارده سال بود که نداده بود و يك دینار نخواست داد و اسمعیل میرزا صدیک آن را به فلاکت داده بود، آن حضرت مجموع را شفقت فرمودند. چنانچه مرد مجهولی دوست‌تومان و صد تومان زر گرفت. جهاتیان کرم او کتای قآن را در طاق نسیان گذاشتند. از زمان آدم تا این زمان که سال تاریخ هجری به نهصد و هشتاد و پنج رسیده است، هیچ پادشاه ذوی‌الاقتدار به لشکر این قدر زر نداده است.»<sup>۲</sup>

مسئلاً روملو هم این حقوق معوقه را مجدداً گرفته و فراموش کرده است که در کتاب خود، به صراحت وصول آن را يك بار گواهی داده. آری به قول

بییهقی: «صعباً فریبنده که این درم و دینار است. بزرگامردا که از این روی برتواند گردانید.»<sup>۱</sup>

دیگر از زندگانی روملو، هیچ‌گونه خبری در دست نیست و کسی از مورخین و مؤلفین نیز به زندگانی او اشاره نکرده است. حتی اسکندر بیک ترکمان، مؤلف عالم آرای عباسی با این که کتاب وی را در دست داشته و صراحة بدان اشاره کرده<sup>۲</sup> راجع به زمان حیات و مرگ روملو کوچکترین اشاره‌ای نمی‌کند مگر آن که يك بار در ضمن شرح هدایای همایون شاه گورگانی به شاه طهماسب می‌نویسد: «حسن بیک مورخ روملو که از حضار حاشیه بساط عزت بود و قاضی احمد غفاری صاحب تاریخ جهان‌آرا و زن الماس مزبور را چهار مثقال و چهار دانگ نوشته‌اند.»<sup>۳</sup> روملو خود در شرح حوادث سال نهصد و پنجاه و يك به حضور خود در آن مجلس اشاره‌ای نکرده و پیدا است که اسکندر بیک ترکمان این مطلب را از اطلاعات شخصی خود بیان داشته و فسوسا که دیگر مطلبی در باره این مورخ قورچی نیاورده است.

ظاهراً تحریر کتاب در سال ۹۸۰ پایان پذیرفته است. زیرا روملو صریحاً بدین تاریخ اشاره می‌کند.<sup>۴</sup> ولی پس از این تاریخ وی وقایع سالهای بعد را تا ۹۸۵ آورده و يك بار بدین تاریخ اخیر تصریح می‌کند<sup>۵</sup> و سپس در ضمن بیان حوادث این سال ناگهان کتاب پایان می‌پذیرد.

بنابراین به نظر می‌رسد که حسن روملو کتاب را در سال ۹۸۰ به پایان برده و بر اثر خستگی و دل‌سردی از اوضاع و خاصه نرسیدن حقوق چندین ساله دیگر قصد ادامه نداشته است. ولی ناگهان بامرک شاه طهماسب در شب سه شنبه ۱۵ صفر ۹۸۴ هـ. ق و جلوس شاه اسمعیل نانی (چهارشنبه ۲۷ جمادی الاولی) بوی بهبود از اوضاع جهان شنیده و برای ضبط حوادث سال ۹۸۴ قلم برداشته و حوادث واقعه در فاصله بین سال ۹۸۰ و ۹۸۴ را بر کتاب افزوده و آن جمله را به نام شاه اسمعیل نانی کرده است. اما ستاره اقبال این پادشاه خون‌خوار صفوی در ۱۳ رمضان سال ۹۸۵ افوال کرد و روملو به ناچار در یفاکوی مخدوم خود شده و بالاچار شاه جدید را ستایش کرده و حقوق چهارده ساله را مجدداً گرفته و به نوشتن تاریخ ادامه داده است تا این که عمل دیگری ناگهان مانع این خیال آمده و روملو کتاب را در ضمن بیان وقایع سال ۹۸۵ بگفتاً قطع کرده است. کسی چه می‌داند شاید هم روملو پس از آن همه تلاش برای وصول مطالبات و آن همه تملقات مبتنی بر اضطرار و آمیخته به پستی و دنائت طبع ناگهان دچار عارضه‌ای شده

۱ - تاریخ بییهقی چاپ دکتر فیاض و دکتر غنی ص ۵۱۵. ۲ - عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۹۹  
چاپ تهران ۱۳۳۴. ۳ - ایضاً ص ۲۹۵. ۴ - احسن التواریخ ج ۱۲ ص ۳۵۶/۳۰۱  
۵ - ایضاً ص ۵۰۳.



و خرقه تمبی کرده و دفتر از نیک و بد روزگار فرو بسته است یا آن که به علت دل‌بستگی قراوان به شاه اسمعیل ثانی دچار مأمورین غلاظ و شداد دولت و گرفتار حبس و بند مخالفین شده و احياناً به دست آنان از میان رفته است. در نسخه پاریس، پایان کتاب کاملاً با سایر نسخ متفاوت است. در این نسخه نویسنده کتاب را به مرگ شاه اسمعیل دوم تمام کرده و به شرح سلطنت سلطان محمد نپرداخته است و در بیان علت مرگ شاه اسمعیل نیز مطالبی آورده مغایر با سایر نسخ و تا اندازه‌ای توهین‌آمیز و نیش‌دار نسبت به پادشاه متوفای صفوی. چون این شرح شامل نکات تازه‌ای است عیناً به نقل آن مبادرت می‌رود:

«... قرب سحر به خانه حسن بیک فرود آمده استراحت نمود که ناگاه از قضای دیوان آسمانی نشان عزل حیوة فانی بر طغرای هوالذی خلق الموت و الحیوة<sup>۱</sup> و مضمون انک میت و انهم میتون<sup>۲</sup> به دست ایلچی اجل بدو رسید. حکومت عالم را به تعشق نامردی<sup>۳</sup> به باد فنا داد.

اگر چه یقین است از این خانه رحلت ولیکن نبود این کسی را گمانی جهان بی‌ثبات است تا بوده دایم چنین بوده آری سرانی است فسانی سبب قتلش آنکه به حسن بیک حلواجی اوغلی مقید شده مفارقت او را یک لحظه جایز نمی‌داشت. وی از این وضع به تنگ آمده چون آن ناجوانمرد به صحبت خمهان<sup>(۴)</sup> او باش و تلنگیان<sup>۵</sup> قلاش عادت (ن. غارت) کرده بود. بنابراین با دشمنان او همداستان شده بریخان خانم نیز مادر او را فریب داده تا به قتل او متفق شدند. آن شهریار دیوسار رعایت حرم را که لازمه ارباب دولت است فرو گذاشته تنها به خانه وی درآمد تا استراحت نماید. ایسمان مغز فیل<sup>۶</sup> در ترکیب وی داخل کرده به خوردش دادند. بعد از آن که به خواب رفت وی را خفه کردند و همچنین استماع افتاد که خصمیداش را نیز فسرده بودند.

از نوادر اتفاقات آن که در آن اوان که در قلعه قهقهه بود به شاه‌دین‌نامه نوشته بود که از قصد دشمنان و مکر زنان غافل مشو که مبادا خصمیه ترا گرفته مثل شیخ حسن کوچک هلاک کنند و ابیات سلمان که در آن باب گفته

۱- الذی خلق الموت والحیوة. قرآن کریم سوره الملک ۲. ۲- سوره الزمر ۳۱.

۳- نسخه جایز: نفس نامردی. ۴- شاید: جمریان. ۵- تلنگ: یعنی تروان: کهنه

و خرگدا (فرهنگ رشیدی). اصل کلمه تلنه است «بالضم، لدائی و حاجت و - وادش» (اینا) و

تلنگ «به ضمتین» ۶- ظاهراً مراد از مغز فیل همان معجون معروف فلونیا، که قسمت

مهم ترکیب آن از تریاک بوده است. (رک: تحفه حکیم مؤمن ص ۳۰۹ - ۳۰۸)

بود نوشته<sup>۱</sup>:

«در زمان سلطنت، معدن مس را که در سبزوار است دو بیست تومان در ضمان بود به پنج هزار تومان (کلمه ناخوانا، شاید: قطع) کرد. جمع اصفهانی را به سی هزار تومان قرارداد و جمیع ممالک محروسه را یکی در چار کرد. حکم نمود که هیچ کس املک نخرد و قضاة قبالة ننویسند و سیورغال سادات و علما را قطع کرد و اراده داشت که مردم را به مذهب شافعی درآرد بنابراین آن لشکر قزلباش از وی متنفر شدند.»

نسخه استانبول بدین جا پایان می یابد. ولی در نسخه مطبوعه جلد دوازدهم شرحی راجع به «شاه عالم و عالمیان سلطان محمد خدابنده» آمده است در حدود ده صفحه. اما شگفت این که با تمام تفصیل مؤلف در باب سلطان جدید نسبت به پادشاه در گذشته سخنی زننده در این ده صفحه دیده نمی شود. مقایسه را به شرح مرگ شاه اسمعیل نانی از نسخه مطبوعه بدون مبادرت می ورزیم:

«قریب به سحر در خانه حسن بیک فرود آمده استراحت نمود که ناگاه دیوان قضای آسمانی نشان عزل حیات فانی..... از بعضی چنان استماع افتاد که حسن بیک حناچی اوغلی با دشمنان او همداستان شده مغز فیل او را به خورد دادند و بعد از آن خفه کردند. از نوادر اتفاقات آنکه اسمعیل بن حافظ لدین الله پادشاه مصر او نیز به دست دوست جوان خود نصر نام به این طرز کشته شد. احوال ایشان در جلد هفتم به تفصیل مذکور گشته است. اما اصح این است که مقتول نگشته. زیرا که وی تریاق می خورد به افراط و قولنج عظیمی داشت. هر چند روز یک نوبت قولنج می شد چنان که مردم مضطرب می شدند. بعد از فوت او، امرا و ارکان دولت بر در دولت خانه جمع شده قرعه مشاورت در میان انداختند. بعد از تأکید عهد و پیمان و سوگند قرآن قرار بر سلطنت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان محمد خدابنده قرار دادند و فوج فوج روانه شیراز شدند.»

تناقض گوئی حسن روملو در این قسمت ظاهراً بر اثر پیریشانی خاطر و نگرانی او از جریانات سریع و خونین سیاسی بوده است. چه پس از آمدن محمد خدابنده، جماعتی که در تحکیم سلطنت اسمعیل میرزا کوشیده بودند مسرود غضب قرار گرفتند و عده زیادی از سرجنابان سیاسی مثل شمشال خان چرکس و حتی پریخان خانم، خواهر شاه صفوی، به قتل رسیدند و بعید نیست که

۱ - برای اطلاع بر این قضیه و اشعار معروف سلمان، رجوع شود به ذیل جامع التواریخ رشیدی از حافظ ابرو چاپ تهران ص ۱۷۰ - ۱۶۹. ۲ - محتملاً به قیاس جمله قبل یعنی مالیاتها را چهار برابر کرد. شاید کلمه جمع بهتر باشد از جمیع.

حسن روملو نیز هر چند بگفته خود به استقبال شاه جدید رفته و در قم «به شرف تقبیل قبله اقبال مشرف شده رعایت تمام» یافته و «در سلك مقربان منتظم» گردیده در این انقلابات خونین از میان رفته باشد. چهار سال ۹۸۵ به بعد از او خبری در دست نیست و در این هنگام سن او بیش از چهل و هشت سال نبوده است. آنچه این حدس را تقویت می کند این که وی با حسینقایی خلفا چنان که خود گوید رفاقتی تمام داشته و حسینقلی از سرجنابان احتمالی است بعد از مرگ طهماسب و از کسانی بوده است که دست تا مرفق درخونی حیدر میرزا داشته و اسمعیل میرزا را از دل و جان حمایت کرده است.

### ماخذ احسن التواریخ

مطالب کتاب احسن التواریخ در جلد یازدهم - آن جا که مربوط به ایران است و از لحاظ ما ایرانیان اهمیتی خاص دارد - التقاطی است از کتب مهمی مانند مطلع السعدین و کتاب دیار بکریه و حبیب السیر. لذا چند کلمه توضیح درباره این آثار مهم و ارزنده به نظر ضروری می رسد.

مطلع السعدین تألیف عبدالرزاق سمرقندی است از دانشمندان قرن نهم در هرات (۸۸۷ - ۸۱۶ هـ). این مؤلف با استفاده فراوان از زبدة التواریخ حافظه ابرو که ربع اخیر آن مستقلا در تاریخ سلطنت معین الدین شاه رخ است و با ثبت و ضبط وقایعی که خود اغلب به چشم دیده یا از مردمان موق شنیده تاریخ ایران را از زمان سلطان ابوسعید مغول (۷۳۶ - ۷۱۶ هـ) تا پایان کار سلطان ابوسعید کورکانی (۸۷۳ - ۸۶۳) و جلوس سلطان حسین میرزا نوشته و بدین جهت تألیف خویش را مطلع السعدین نام نهاده است. عبدالرزاق سمرقندی از خاصگان دربار شاه رخ بوده و از طرف او یک بار به سفارت بیجانگر (هند) رفته و یک بار به گیلان. شرح سفارتش به هند که بسیار جالب است در جزء دوم از جلد دوم مطلع السعدین به تفصیل آمده است. قرار بود که عبدالرزاق به عنوان سفارت به مصر رود و نامه سلطان تیموری شاه رخ را که متن نهائی عربی آن نیز حاضر شده بود به سلطان چقمق برساند. ولی مرگ شاه رخ این نامه را نقش بر آب نمود.

مطلع السعدین در دو جلد نوشته شده است: جلد اول از ابوسعید مغول تا پایان حیات تیمور و جلد دوم از جلوس شاه رخ تا سال ۸۷۵ هـ. این جلد اخیر را پروفیسور محمد شفیع در سالهای ۱۳۶۵ - ۱۳۶۰ قمری در سه جزو و ۱۵۵۵ صفحه با حواشی و تعلیقات ارزنده در لاهور به طبع رسانیده است.

کتاب دیار بکریه تألیف قاضی طهرانی است (نه طهران بای تخت کنونی ایران بلکه طهران ناحیه اصفهان که فعلا تیرون کرون خوانده می شود). این کتاب

تنها تاریخی است که مستقل دربارهٔ ترکمانان قره‌قویونلو و آق‌قویونلو نوشته شده و به همین علت از دیرباز شهرتی تمام داشته است. قاضی طهرانی در سال ۸۷۵ این کتاب را به نام حسن بیک بن علی بیک بن قراعثمان آق‌قویونلو یا به تعبیر خود (صاحب قران) نوشته و حروف «کتاب دیار بکر» از تاریخ کتابت حکایت می‌کند.

قاضی ابوبکر در این کتاب، پس از ذکر اجداد حسن بیک تا حضرت آدم، به شرح زندگانی قره‌عثمان و وقایع بعد از مرگ وی و ستیزه‌جویی پسرانش بایکدیگر می‌پردازد و به تناسب موضوع شرحی بسیار ارزنده در تاریخ قراقویونلویان و اوضاع خراسان و مرگ شاهرخ و منازعات تمام نشدنی میرزایان جغتای بیان می‌کند تا آنجا که جهان شاه قراقویونلو ضمن حمله به دیار بکر کشته می‌شود (۸۷۲ هـ) و سال بعد ابوسعید گورکانی در طلب ضبط قلمرو جهان‌شاه، در قریب از آن ازبای درمی‌آید (۸۷۳) و حکومت بالاستقلال او زون‌حسن بر سراسر ایران شروع می‌شود.

قسمت اعظم مطالب کتاب وی مبتنی است بر شواهد عینی و دیده‌ها و شنیده‌های شخص قاضی. چه وی مردی دانشمند و مورد توجه بوده و در آخرین اردوگشی شاهرخ به عراق حضور داشته و مرگ او را دیده و همراه میرزا-سلطان محمد با جمعی از سادات و علما که بر اثر سعایت گوهرشادآغا و ضعف شاهرخ در زندانهای ری مقید بودند به قم رفته و وقتی جهان‌شاه عازم فتح هرات بود، وی مصاحب وی بوده و حاکم دامغان را از کشته شدن و شهر را از قتل و غارت نجات داده و در مدرسهٔ غیائیة هرات تدریس کرده و صورت عهدنامهٔ ترك مخصوصهٔ بین جهان‌شاه و ابوسعید را او نوشته و سپس همراه جهان‌شاه به تبریز آمده و بعدها به خدمت او زون‌حسن پیوسته (لا بد پس از غلبهٔ وی بر جهان‌شاه) و کتابی در تاریخ او زون‌حسن و اجدادش پرداخته است. شرح حال این مرد روشن نیست. ولی من - تا آنجا که به خاطر دارم -

در ذیل فرمانی از سلطان یعقوب آق‌قویونلو در نزد مرحوم حسین شهبشانی امضای این مرد را به چشم دیده‌ام و عجیب است که وی تا زمان یعقوب زنده بوده ولی تاریخ سلاطین آق‌قویونلو یا حداقل حسن پادشاه را به مرحلهٔ اتمام نرسانده است. شاید هم نخواسته است شکست هولناک مخدوم «صاحب قران» خود را از سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی ذکر کرده باشد.

کتاب دیار بکر از دیرباز بین مورخان به عنوان مأخذ منحصر تاریخ ترکمانان قره‌قویونلو و آق‌قویونلو شناخته شده بود. صاحب حبیب‌السمیر پس از ذکر بسیار مختصری از ترکمانان آق‌قویونلو دربارهٔ قاضی ابوبکر طهرانی و کتابش می‌نویسد: «معاصر امیر حسن بیک بود و در ایام دولتش تاریخ وقایع

و احوال او را انشاء نمود و چون آن کتاب به نذر مؤلف این مختصر نرسید، تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت‌پناه را در سلك تحریر نتوانست کشید. اما اسکندربیک منشی ترکمان آن کتاب را در دست داشته و بدان سریعا اشاره می‌کند.<sup>۲</sup>

کتاب دیار بگریه در سال‌های ۱۹۶۴ - ۱۹۶۲ در آنقره (انکارا) به توسط دوتقر از دانشمندان ترك به نام نجاتی لوغال و دکتر فاروق سوه چاپ شده و دانشمند اخیر بر آن مقدمه و حواشی مختصر و مفیدی نوشته است.

اما حبیب‌السیر مشهورتر از آن است که مورد معرفی قرار گیرد. این کتاب که در تاریخ عمومی دنیا و ایران و از تألیفات غیاث‌الدین بسمر همام‌الدین معروف به خواندمیر است، چندین بار چاپ شده و شرح حال مؤلف نیز در مآخذ مختلف من جمله در مقدمه آقای جلال همائی بر طبع اخیر حبیب‌السیر در طهران (۱۳۲۳ هـ. ش) و مقدمه نگارنده بر کتاب رجال حبیب‌السیر (۱۳۲۴) آمده است. اهمیت کتاب حبیب‌السیر در چه آن است یعنی شرح حال سلطان ایتوب شرح سلطنت شاه اسمعیل صفوی.

حسن روملو تاریخ سلاطین جغتای را از مطلع‌السعدین و تاریخ فرمانان و از کتاب دیار بگریه برداشته است و شرح وقایع سلطنت سلطان حسین باقرا را از کتاب حبیب‌السیر و شرح احوال شعرا و علما و هنرمندان را نیز از تذکره الشعرائی دولت‌شاه سمرقندی و چون در کتاب خود دو تالیف مطلع‌السعدین و کتاب دیار بگریه را گاه به اختصار (حذف عبارات زاید و تکلف‌آمیز و آیات و اخبار) و گاه لفظ به لفظ کتبخانده است. احسن التواریخ جلد یازدهم ارزشی تمام یافته به نحوی که این کتاب جای خالی دو کتاب مذکور را برمی‌کند. زیرا هرچند آن کتابها چاپ شده‌اند ولی چون محل‌البع در کسوری دیگر بوده، طبعا نسخ آن کتب در ایران فراوان نیست.

### نسخ مجلدات احسن التواریخ

چنان می‌نماید که حسن روملو تاریخی مفصل در دوازده جلد نوشته است که از آن میان تنها دو جلد آخر یعنی مجلدات یازدهم و دوازدهم وجود دارد و از سایر مجلدات آن تاکنون اثری در هیچ‌یک از کتابخانه‌های جهان که فهر دقیق و مرتبی دارند دیده نشده است تا جایی که فلیکس ناور مؤلف فهر مخطوطات استانبول اظهار نظر کرده است که گویا ده جلد اول هرگز نوشته نشده و به قول مرحوم قزوینی «از عالم قوه و خیال مؤلف به حیرت‌ناپذیرت نیامده است. (ناور ۱۶۴ - ۱۶۲)»<sup>۳</sup> گواهی که اگر از مجلدات ده‌جانه مذکور

۱ - حبیب‌السیر ج ۴ ص ۴۳۰ ۲ - عالم‌آرای عباس ج ۱ ص ۱۹ چاپ تهران ۱۳۳۴ هـ. ش  
۳ - یادداشتهای قزوینی ج ۳ ص ۳۴۵ .

نسخی نیز پیدا می‌شد ارزش چندانی نداشت و تکرار مکررات و اخذ و اقتباس دیگری از مآخذ موجود بود. در هر حال اثر ارزنده‌ی وی همین دو جلد اخیر است که جلد یازدهم خلاصه‌ای است از چند تألیف مهم و دست‌اول و جلد دوازدهم مبتنی است بر مشهورات و مسموعات مؤلف از وقایع تاریخی و کسانی که در جریان وقایع شرکت داشته‌اند.

با این همه، وجود قرآنی، ما را از قبول قطعی فرضیه نوشته نشدن سایر مجلدات بازمی‌دارد. چه روملو در جلد دوازدهم جای به جای از مجلدات سابق کتاب ذکر می‌کند. چنان‌که فی‌المثل در هنگام بحث در انواع خط می‌نویسد: «چنانچه در جلد ششم نوشته شده» ص ۱۴۱ و یکجا صریحاً از «مجلدات سابق» سخن می‌گوید (ص ۴۶۰) و جایی از (جلد هفتم) ص ۴۹۵.

شاید هم واقعاً مجلدات دهگانه را جزئی یا کلاً تهیه کرده بوده است ولی روزگار که خود صیرفی ماهر و گوهرشناسی تمام است آن را سکه‌ی صاحب عیار و شایسته‌ی بقا ندانسته است و آنچه باقی گذاشته همین دو جلد یازدهم و دوازدهم است.

از این دو مجلد نیز نسخ فراوانی باقی نمانده است. در خصوص نسخ جلد دوازدهم طابع انگلیسی این کتاب، در مقدمه کوتاهی که به زبان انگلیسی بر آن نوشته به نسخ مورد استناد خود یعنی نسخ موجود در انگلستان اشاره کرده است و در این خصوص می‌توان به فهرست ریوا مراجعه کرد و همچنین به شرحی که سدون در باب حسن روملو و کتابش در روزنامه انجمن سلطنتی آسیائی ۲ سال ۱۹۲۷ صفحات ۳۱۳ - ۳۰۷ نوشته است.

اما از جلد یازدهم ظاهراً سه نسخه کامل بیشتر در کتابخانه‌های مهم جهان نیست: نسخه‌ای متعلق به کتابخانه ملی پاریس و نسخه‌ای موجود در کتابخانه نور عثمانیه استانبول و نسخه‌ای که درن<sup>۳</sup> از آن یاد کرده و استوری بدان اشاره نموده است. جزء کوچکی نیز از این کتاب متضمن حوادث مربوط به سالهای ۸۸۷ تا ۸۹۶ وجود دارد که خانیکوف به ذکر آن پرداخته و استوری در کتاب خود آورده است.<sup>۴</sup>

از این دو نسخه نخستین عکسی تهیه کردم و مبنای کار تصحیح بر همین دو نسخه قرار گرفتم. چه دسترسی به نسخه‌ای که مستشرق روسی درن بدان

1- Sup. to the Catalogue of the Persian Manuscripts, Charles Rieu 1895 P. 36.      ۲- Journal of the Royal Asiatic Society 1927, P. 307 - 318  
 ۳- B. Dorn, Catalogue des manuscrits de St. petersbourg.  
 ۴- Story, Persian Literature, sect. II, P. 307-308

اشاره کرده پیدا نشد.

نسخه متعلق به کتابخانه ملی پاریس به خط نستعلیق نسخه پنجمه و خوانائی است در دوپست و سی برک به اندازه ۱۸ × ۲۸. این کتاب به شماره ۴۷۴ - ۴۷۵ فهرست بلوشه ضبط شده است. در پایان این نسخه چنین آمده:

«قد فرغ من تحریره و تسویده رابع عشرین شهر ربیع الثانی من شهر سنه ۱۸۹ (مسلماً ۱۰۸۹) وانا اقل العباد بل احقرهم والراجی الی رحمة ربه الغنی محیی الدین محمد بن علی افضل نویسرگانی.»

اما نسخه نور عثمانیه در صد و چهل و سه برک است. احتمالاً بسیار ضعیفی شاید توان داد که به خط مؤلف بوده یا به نظر او رسیده باشد. چه در ابتدای کتاب نوشته شده است «جلد یازدهم از احسن التواریخ از تسمانیف حسن روملو احسن الله احواله» و قرینه در این احتمال تنها همین جمله دعائیه (احسن الله احواله) است. تعداد سطور در هر برک ۲۵ است در مقابل ۲۰ سطر نسخه پاریس. از آن گذشته تعداد کلمات هر سطر نیز بیس از نسخه پاریس است با خطی نستعلیق نسبتاً خوب. در دست این نسخه که به شماره ۳۳۱۷ کتابخانه نور عثمانیه ضبط است<sup>۲</sup> مهر و طغرای سلطان عثمان بن سلطان مصطفی دیده می شود با آیه شریفه «الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله»<sup>۳</sup> و در زیر آن این عبارت: وقف اکرم السلطانین من طبقات الجاوند و ابهی الخوانین بحسن السمیره والسلوک السلطان بن السلطان ابن السلطان ابوالموهب سلطان عثمان خان بن السلطان محمد مصطفی خان ادام الله ابامده انه واقام نصفته من تواریخ حشمته وانا الداعی الحاج ابراهیم حدیث (حنیث) المفسر من الحرمین

از این نسخه آقای مجتبی مینوی میکروفیلمی برای دانشگاه تهران تهیه کرده اند و با استفاده از این میکروفیلم بود که توانیم برعکس از نسخه احسن التواریخ دست یابیم.

### کیفیت تصحیح کتاب

دو نسخه پاریس و استانبول هر چند ظاهراً هر دو کامل و تمامند ولی در هر کدام از این دو نسخه جای به جای افتادگیهایی مشاهده می شود که ظاهراً ناشی از تسامح و غفلت کاتبین است. اما خوشبختانه دو نسخه مزبور بخوبی

۱- E. Blochet, Catalogue 474 - 475, sup. 1350.

۲- Tauer, 1412

مکمل یکدیگر قرار می‌گیرند. چه اگر در نسخه پاریس فی‌المثل سطر یا فصلی افتاده باشد، آن را می‌توان در نسخه استانبول یافت و بالعکس اگر در نسخه استانبول عبارتی یا مطلبی ساقط شده باشد، در نسخه پاریس آن عبارت و مطلب را می‌توان ملاحظه کرد. بنابراین من نتوانستم یکی از آن دو نسخه را متن قرار دهم. زیرا تاریخ کتابت آن دو نسخه چندان اختلافی ندارد و هیچ‌کدام به تنهایی به معنای دقیق کلمه کامل نیستند و در هر کدام سقطاتی کم و بیش وجود دارد. اما در هر حال هر جا که نسخه‌ای افتادگی داشت، از نسخه دیگر استفاده کردم و در حاشیه بدین مطلب اشاره نمودم و اگر به جای قسمت افتاده در نسخه دیگر مطلبی بود باز در حاشیه یادآور شدم و همه جا متنی را اساس قرار دادم که با مآخذ کتاب بیشتر مطابقت داشت. چه روملو چنان که گذشت در جمع‌آوری و تهیه مطالب کتاب خود از چند مآخذ معین و مشخص استفاده نموده و در این استفاده و اقتباس تا آنجا پیش رفته که عین عبارات و تعبیرات عبدالرزاق سمرقندی و قاضی ابوبکر طهرانی و خواندمیر را در تألیف خویش نقل کرده است. این طرز اقتباس شاید عبارات احسن‌التواریخ را از لحاظ شیوه نگارش از اصالت انداخته باشد. ولی کار تصحیح متن را آسانتر کرده است. به نحوی که صرف نظر از احادیث و اخبار و عبارات پردازش‌های منشیانه مآخذ مزبور که روملو بحق از آنها اغلب چشم پوشیده، در سایر قسمت‌های کتاب عبارت به عبارت و گاهی لفظ به لفظ از ترکیب مذکور نقل شده است و اگر گاهی هم روملو در اختصار رعایت اعتدال نکرده به طوری که عبارات احسن‌التواریخ گنگ و ابتر به نظر می‌آید، باز هم از خود چیزی نیفزوده و با مراجعه به مآخذ، کلمات و جملات افتاده روشن و مشخص می‌گردد. در این گونه موارد، یا در حاشیه یا در تعلیقات عین عبارت مآخذ کتاب را نقل کرده‌ام تا مطلب بیچیده و تاریک نماند.

از آن‌جا که متن حاضر نتیجه مقابله و مقایسه دقیق دو نسخه عکسی پاریس و استانبول با هم و مطابقت آن با مآخذ اصلی یعنی مطلع‌السعدین و کتاب دیار بگریه و حبیب‌السیر است برای خودداری از نوشتن اسامی کتب و نسخ آن هم به تکرار و گاهی در هر صفحه چندبار، ناگزیر متوسل به رموز و علامات اختصاری شدم و اینک به بیان رموز و علامات مبادرت می‌ورزم:

نو	نسخه نور عثمانیه.
پا	نسخه کتابخانه ملی پاریس.
تذ	تذکره الشعراء سمرقندی دولت‌شاه.
مج	مجموعه فصیحی خوایی.
مط	مطلع‌السعدین عبدالرزاق سمرقندی.



بك كتاب دیار بگریه و چون بین نسخه عکسی این کتاب که در اختیار من بود با نسخه چاپی فعلی گاهی اختلافاتی دیده می‌شود این اختلافات را به صورت: بك (چاپی) یا بك (خطی) در ذیل صفحات نشان داده‌ام.  
حبیب‌السیر.

\* از ستاره‌ای تا ستاره دیگر علامت افتادگی مطالب از نسخه‌ای و نقل و تکمیل مطالب از نسخه دیگر.  
\*\* تفصیل و توضیح بیشتر در تعلیقات آخر کتاب.  
< > افزایش قیاسی بر متن.  
[ ] تطبیق دو نسخه با یکدیگر.

اما در مورد تنقیح و تصحیح مطالب مربوط به تاریخ عثمانی و امارت- نشینهای شبه جزیره آناتولی روشی دیگر منظور دانستم و آن این که احتیاجی ندیدم که متن کتاب با مأخذ اصلی آن (هشتم بهشت بدلیسی) مقابله شود بلکه مفیدتر آن دیدم که مطالب کتاب به تفصیل و با استفاده از مأخذ مختلف بیان شود و صورت اسامی اعلام و اماکن تصحیح گردد و این‌جا توضیحا باید گزیده‌ای چند بیاورم: ترکان عثمانی از زمان عثمان خان غازی شروع به دست‌اندازی به اطراف حوزه حکومتی خود در شبه جزیره آناتولی کردند و با استفاده از جهل و بی‌خبری و زور خورده‌های تمام نشدنی امرای ممالک مسیحی با یکدیگر در اروپا رخنه نمودند و پس از تصرف بلغارستان و سرپرستان و رومانی و هنگری به اطیش حمله بردند و تا بهشت دروازه‌های رین دینس رفتند. مورخین و نویسندگان ترك اسامی اعلام و اماکن این مناطق را که به‌تر است اسامی و کلمات لاتین بود به صورت ترکی شده ضبط کردند چنان‌که و الاشی و ملداوی و آلبانی و هنگری و سااونیک و کریمه و ارمان و ژان‌ماریاد و ولاد رومانی و باپ را افلاق و قراغدان و آرنالودلق و انکروس و سنالین و قرم و آق‌گرمان و ینقو و قازقلو و یوده گفتند و نوشتند و مورخین ایرانی در هنگام نقل این کلمات به علت ندانستن زبان ترکی و عدم آشنایی با اصل اسلاوی و آلمانی و لاتینی در نقل این اسامی سخت به اشتباه افتادند چنان‌که کمتر کلمه‌ای از این قبیل در کتب خویش آوردند که غلط نبوده است. همین روملو به‌جای اسکدره (اسکوتاری) در آلبانی نوشته است «اسکدره».

از طرف دیگر من چنین عقیده دارم که ایرانیان بدانند که تاریخ و جغرافیای ممالک مجاور خود بیشتر نیاز دارند تا به تاریخ مللی از اروپا که رابطه آنان با ما در دایره تجارت یا سیاست محدود است و چون برخلاف این نکته بدیهی دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی از تاریخ ممالکی چون فرانسه و انگلستان و

حتی اطریش و آلمان بیشتر اطلاع دارند تا از هند (که امروز دو قسمت شده و قسمت اسلامی آن یعنی پاکستان با ما همسایه است و با این حال ما روابط دیرین فرهنگی و نژادی و ادبی و سیاسی با هندوستان نیز داریم) و ترکیه و عراق و افغانستان، از این جهت لازم دانستم که در توضیح و تشریح مطالب مربوط به دولت عثمانی به تفصیل کرایم و سعی کنم نکات مهم تاریخی و اجتماعی حیات سیاسی دولت نوینیات ترک را در قرن پانزدهم بیان کنم تا خوانندگان ایرانی به وضع ملت و دولت ترک در اواخر قرون وسطی و اوایل قرون جدید تاریخ تمدن بشر آشنا شوند و اهمیت اقدامات سیاسی و نظامی ترکان را در تحولات اجتماعی و سیاسی و علمی مغرب‌زمین دریابند و از نحوه روابط نزدیک و دوستانه ایران و عثمانی پیش از صفویه (صرف نظر از جنگ شدید که خودخواهی و غرور اوزون‌حسن ترکان باعث شد) آگاه گردند. چه این آگاهی برای دآوری صحیح در مورد حوادثی که بلافاصله پس از شروع دولت صفوی پیش می‌آید، بسیار لازم و ضروری است و تا کسی از روابط دوستانه و برادری دو ملت ایران و ترک اطلاع نداشته باشد نمی‌تواند بخوبی دریابد که چگونه دو ملتی که يك خدا و يك پیغمبر و يك دین داشتند و به يك زبان شعر می‌گفتند و نامه می‌نوشتند، ناکهان با سببیت تمام به‌جان یکدیگر افتادند و بر روی هم شمشیر کشیدند و زن و مرد و پیر و کودک هم‌کیش و همسایه خود را از دم تیغ گذرانند و روستاها و شهرها را به آتش و خون کشیدند و وجود این حالت دشمنی و نفرت بین دو دولت صفوی و عثمانی چه فاصله‌ای بین دو ملت ایران و ترک انداخت.

مأخذ اصلی کتاب احسن‌التواریخ در مورد تاریخ عثمانی - چنان‌که اشارت رفت - کتاب حکیم‌الدین ادریس بن حسام‌الدین محمدعلی بدلیسی است. وی اثر خود را هشت بهشت نام نهاده است. چه متضمن است بر شرح زندگانی و سلطنت هشت تن از سلاطین عثمانی از عثمان‌خان غازی تا سلطان محمد ثانی (فاتح). بدلیسی در سال ۹۵۸ به فرمان بایزید ثانی این تألیف را پرداخته است. برای تنقیح و تکمیل مطالب مربوط به تاریخ عثمانی در کتاب احسن‌التواریخ، از کتب ذیل استفاده شده:

اصل کتاب ترکی است از محمدفریدبیک. ولی ترجمه‌ای به فارسی از این کتاب شده است که در سال ۱۳۳۲ به طبع رسیده. مترجم آن «علی بن میرزا عبدالباقی اصفهانی» است که به امر سلطان محمدخان سردار اشجع بختیاری به ترجمه کتاب مبادرت ورزیده.

### احسن‌التواریخ

## تاریخ عثمانی (ج ۱)

کتاب به زبان ترکی عثمانی است به نام اصلی (عثمانی تاریخ) Osmanlı Tarihi مؤلف این کتاب پروفیسور اسماعیل حقی اوزون چارشیلی است و تاریخ مذکور در سال ۱۹۶۱ در آنکارا جزو نشریات انجمن تاریخ ترک منتشر شده.

## تاریخ ترکیه

به فرانسسه تألیف سرهنگ دولاموش، از مستشاران ژاندارمری عثمانی (۱۹۰۴ - ۱۹۱۳ م.) وقارغ التحصیل از مدرسه السنه شرقیه. مرحوم سعید نفیسی در سال ۱۳۱۶ شمسی به دستور کمیسیون معارف این کتاب را به فارسی ترجمه کرده است.

## ترکیه

La Turqui به فرانسسه تألیف ژوانن Jouannin و ژول وان گاور Jules Van gaver این کتاب دره ۱۸۴۶ م. در پاریس چاپ شده.

محمد ثانی (فاتح) و  
زمانش

اصل کتاب به آلمانی است از فرانتز بابینگر Franz Babinger که مدیگو H. E. Del Medigo با نظر مؤلف آن را به فرانسسه ترجمه کرده است از انتشارات پایو Payot در پاریس.

\*

\*\*

پیش از آن که مقدمه را به پایان برم، بر ذمه خود فرض می‌دانم که از کلیه کسانی که مرا در کار تصحیح احسن التواریخ تشویق یا راهنمایی کرده‌اند صمیمانه تشکر کنم خاصه از:

دانشمند محترم آقای دکتر منوچهر مرتضوی استاد دانشکده ادبیات تبریز که در هنگام مسافرت به پاریس، با همه گرفتاری، بنا به خواهش این جانب عکسی از نسخه پاریس تهیه و ارسال فرمودند.

همچنین دانشمند ارجمند آقای دکتر عباس زریاب خوئی که قبل از انتشار کتاب دیار بکر، عکسی را که از نسخه منحصر به فرد این کتاب داشتند مدت‌ها در اختیار من قرار دادند.

و نیز فاضل گرامی آقای جعفر سلطان‌القرانی که با سماحتی تمام و گشاده‌روئی و لطفی بی‌پایان دو جلد نسخه چایی کتاب دیار بکر را از کتابخانه خود در تبریز خواستند و به من امانت دادند.

دکتر عبدالحسین نوانی

تهران ۱۹ فروردین ۱۳۴۶ شمسی

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس و شکر بی قیاس به حا کمی که ساحت عرصه ملکوت خلوت سرای  
عزت و شوکت اوست و بارگاه فسحت جبروت نشیمن جلالت و رفعت او.

#### بیت

وهاب بی مثال و جهان دار لم یزل      سلطان بی زوال و خداوند لایزال  
آن مالکی که ملکیت او هست بر دوام      وان قادری که قدرت او هست بر کمال  
و زواهر جواهر صلوات عنبر نسیم و غرر درر تحیات عبهر شمیم به روضه مقدس و  
مرقد مؤسس امیر دیوان رسالت، مسند نشین ایوان جلالت، سرو بستان «قم فاند»<sup>۱</sup>،  
بلبل گلستان «و ربك فكبر»<sup>۲</sup> حبیب اله، ابوالقاسم محمد رسول الله

محمد دُرّ دریای جلالت      که بر وی ختم شد حکم رسالت  
سوار چابک میدان «اسری»<sup>۳</sup>      شجاع عرصه «انا فتحنا»<sup>۴</sup>  
پناه امتان پر معاصی      شفیع «یوم یؤخذ بالنواصی»<sup>۵</sup>

۱ و ۲- قرآن کریم سوره المدثر ۲، ۳      ۳- سوره الاسراء ۱\*\*      ۴- سوره الفتح ۱  
۵- سوره الرحمن ۱

شهنشاه سریر «قاب قوسین»<sup>۱</sup> حبیب ایزد و سلطان کوثین<sup>۲</sup>  
صلی الله علیه وعلی وصیه و ولیه و هزاران درود بر آن بدرمنیر بیضا، گوهر درج علا،  
مخصوص به سوره «هل ائی»<sup>۳</sup> امیر المؤمنین و امام المتقین علی مرتضی باد.

## نظم

امام السوری مظهرأ للعجایب      علی ولی سرور کل غایب  
زده دست در دامن اعتصامش      اگر رند فاسق و گر شیخ تائب  
راقم این اوراق حسن نبیره امیر سلطان روملو شروع نمود بر جلد یازدهم  
احسن التواریخ که مشتمل است بر احوال بعضی سلاطین رومیه و اکثر پادشاهان  
چغتای و قراقویینلو و آق قویینلو و آل قرامان و مشاهیر علما و شعرا که معاصر  
ایشانند ❀❀

## و نایع سنه سبع و ثمانمائه

گفتار در ذکر سلطنت شاهرخ سلطان در بلاد خراسان و ذکر بعضی از وقایع  
و حادثات زمان آن روزگار و انقلاب و آشوب دوران

چون خبر وفات صاحب قران گیتیستان، امیر تیمور گورکان، در بلاد خراسان  
به شاهرخ سلطان<sup>۴</sup> رسید، بعد از مراسم عزاء، به استصواب امر او در ماه رمضان، به  
عنایت یزدان بر سریر سلطنت خراسان جلوس نمود. خازن تقدیر به عنایت ملک قدیر  
نجوم نقود سعادت آثار به رسم نثار ایثار کرد. چمن اقبال سادات عظام و علمای  
اعلام، از غمام انعام عام آن شهریار گردون غلام سرسبز و شاداب گشت و نهال آمال  
اریاب فضل و هنر از رشحات سحاب [مرحمت؟]<sup>۵</sup> آن حضرت نشو و نمایافته از  
سدره المنتهی در گذشت.

۱ - سوره النجم ۹      ۲ - اشعار فقط در نسخه نو آمده است      ۳ - سوره الدهر ۱  
۴ - معین الدین شاهرخ پسر تیمور گورکان مولود در ۵ شنبه ۱۴ ربیع الثانی - ال ۷۷۹ هـ. ق.  
۵ - تکمیل قیاسی. در نسخ نیامده است.

در آن اثنا خبر رسید که خلیل سلطان<sup>۱</sup> بر سمرقند مسئولی گشته و خزانه امیر تیمور را صاحبی کرده<sup>۲</sup> بنا بر آن، آن حضرت امیر مضراب جاکو و امیر علیکه کو کلتاش و امیر حسن ترخان\*\* را به ضبط خراسان تعیین نمود و بعد از آن، خسرو سعادت مند، با سپاه زیاده از چون و چند، از هرات به جانب سمرقند نهضت نمود.

## نظم

سلیمان فر خنده فر شاه رخ	جمش سوده بر خاک در گاه رخ
چو آمد به دولت برون از هرات	سلیمان اساس و سکندر صفات
به آهنگ توران ز جاشد روان	به اندیشه پیر و به دولت جوان

از منزل تقوز باط، خسرو نیکو صفات، امیر عبدالصمد ولد امیر سیف الدین<sup>۳</sup> را به طلب سپاه بادغیس ارسال نمود و خضر خواجه شیخ حسن قوچین را به تفحص احوال ماوراءالنهر فرستاد. در منزل دزم زنگی، امیر سید خواجه ولد شیخ علی بهادر، با جمعی دلاوران از طرف مازندران رسیده اخبار آن دیار را به عرض رسانید. بعد از تقدیم مشورت، آن مهر سپهر سلطنت امیر فیروز شاه ترخان<sup>۴</sup> را جهت تعمیر برج و باره هرات باز گردانید. امیر سید خواجه را از برای عمارت قلعه طسوس بدان جانب فرستاد و با سایر سپاه بهرام قهر به طرف ماوراءالنهر به حرکت آمد.

چون لنگر شیخ زاده بایزید از فرّ نزول هو کب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم گشت، میرزا سلطان حسین به ملازمت رسیده منظور نظر پادشاه والا گهر گردید. در آن اثنا، خضر خواجه و شیخ حسن قوچین که برای استخبار به طرف سمرقند رفته بودند باز آمده شرح جلوس خلیل سلطان را به عرض رسانیدند. آن حضرت امیر حمزه قوتوقو را به رسم رسالت پیش خلیل سلطان فرستاد.

۱ - نصیرالدین میرزا خلیل سلطان پسر مران شاه پسر تیمور. در خصوص این شاهزاده کلاویخو مطالب ارزنده‌ای در سفرنامه خویش آورده است.

۲ - اصطلاح «صاحبی کردن» در این کتاب به معنای تملک و تصرف و تصاحب آمده است.

۳ - مط، حاجی سیف الدین ۴ - یا: فیروز شاه بر لاس\*\*

چون کنار جیحون محل نزول پادشاه ربع مسکون گردید، امیر شاه ملک از بخارا آمده اخبار سلامتی شاهزادگان میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان را به عرض رسانید. در آن اوان ایلچی خلیل سلطان رسیده از زبان آن حضرت کلمات محبت آمیز که مشتمل بر اطاعت بود معروض گردانید. لاجرم شاه رخ پادشاه بسا خیل و سپاه مراجعت نمود و امیر شاه ملک را از جهت آوردن اولاد به طرف بخارا ارسال نمود.

چون حوالی اندخود محل نزول عسا کر ظفر ورود گردید، میرزا سلطان حسین بی موجهی فرار اختیار نمود. در اثنای این احوال، امرای بخارا شنیدند که خلیل سلطان با جنود فراوان از سمرقند بیرون آمده در کنار جیحون قبه بارگاه همایون به فلک نیلگون رسانیده بنا بر مخالفت امیر رستم طغای بوغا که داروغه آن جا بود بخارا را گذاشته در رکاب میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان با الم فراوان از جیحون گذشته به اردوی همایون ملحق شدند و امیر شیخ نورالدین نیز با سپاه خون ریز به اردویوست و امیر عبدالصمد جیش بادغیس را آورده ضمیمه سپاه نصرت شعار گردید.

آن حضرت چون به دو که نزول اجلال نمود، از آن منزل امیر شیخ نورالدین به موجب فرموده پادشاه گیتیستان نزد خلیل سلطان رفته در باب اتفاق جانبین سعی بلیغ نمود. چنان مقرر شد که خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحب قران را نزد پیر محمد جهانگیر<sup>۱</sup> فرستد و به سلطنت ماوراءالنهر قناعت نماید. بنا بر آن شاه رخ سلطان به مصالحه رضاداد.

در آن اوان، امیر سلیمان شاه را سلطان صاحب قران در هنگام مراجعت از

۱- یعنی پیر محمد پسر جهانگیر پسر تیمور که بنا بر وصیت امر تیمور می‌بایست پس از مرگ نیای خود جانشین وی شناخته شود. کلاردخو سفراسیانی این شاهزاده را دیده و شرح مفصلی راجع به وی نوشته است و از نوشته اوست که می‌دانیم وی در سال ۸۰۷ در حدود بسنت و دو سال داشته و « رنگش زرد تیره بوده و ریش نداشته» است (ترجمه ص ۲۵۸ - ۲۵۷)

یورش شام در حدود ری گذاشته بود. در این ولا، از خدمات سپاه میرزا میران شاه ترسیده به خدمت رسید و امیرپیرمحمد شنکوم که حاکم ساری بود به اردوی اعلی ملحق شد و به سعی امیر سلیمان شاه و امیر جهان ملک کشته گردید. حضرت شاهرخ عازم هرات گشت. بیست و ششم ذی القعدة بلدة نادره هرات از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت.

### گفتار در محاربه نمودن امیر سیدخواجه با پیرك پادشاه

#### و سلطان علی سبزواری

در آن اوان که امیر سیدخواجه [در طوس بود خبر آمد که خواجه] سلطان علی ولد خواجه مسعود سبزواری<sup>۲</sup> از دائره فرمان برداری پای بیرون نهاده بنا بر آن، امیر سیدخواجه ششصد سوار جرار بر سبیل ایلغار به جانب سبزواری ارسال نمود و سلطان علی نیز در دست نفرات فارسان میدان دلاوری به دفع ایشان نامزد فرمود و در نواحی بحرآباد جنگ عظیم به وقوع انجامید. بعد از ستیز و آویز، سپاه جغتای راه انهرام پیش گرفتند و سبزواریان ایشان را تعاقب کرده جمع کثیر را به قتل آوردند.

چون این خبر محنت اثر به سیدخواجه رسید، بادو هزار سوار نامدار به جانب سبزواری ایلغار نموده و در موضع جاجرم با سبزواریان جنگ کرده جمعی را به قتل آورده با جمعی دلاوران متوجه مزینان شد. بعد از فتح قلعه آن دیار سبزواری را مرکز واد در میان گرفت.

در آن اثنا خبر رسید که پیرك پادشاه<sup>۳</sup> از مازندران با فوجی بهادران به ولایت جوین آمده. امیر سیدخواجه از ظاهر سبزواری کوچ کرده به استقبال شتافت.

۱- فقط در نو ۲- مط. یا: سلطان مسعود سبزواری\*\*\* ۳- مط: پیرك پادشاه - مع:



خواجه سلطان علی از سبزوار بیرون آمده به پیرك پادشاه ملحق گشت و از جانبین مستعد قتال و جدال شدند. امیرسیدخواجه در قلب جای گرفت و امیر مضراب در جوانقار توقف نمود و یوزبوقا و شیخ سلطان با جمعی دلاوران در برانقار ایستادند و از آن جانب پیرك پادشاه با فوجی از مردمان گم راه در قلب، خواجه سلطان علی در میمنه، مازندرانیان در میسره ایستادند و از جانبین به یکدیگر حمله نمودند. گرد نبرد از بساط اغیر به اوج گنبد اخضر رسید.

بیت

ز بس در هوا تیره گرد فنا      جهانی توان کرد بروی بنا  
خواجه علی میسره امیرسید خواجه را مغلوب ساخته لوای استیلا برافراخت.  
امیر مضراب میسره پیرك پادشاه را از پیش برداشته بر قلب حمله نمود و سرهای سران و تنهای بهادران را با خاک ره برابر گردانید.

نظم

سرهای سران فتاده در خاک      پهلوی دلاوران شده چاک  
پیرك پادشاه به حال تباه و روی سیاه به طرف مازندران گریخت. خواجه سلطان علی چون نامردی پیرك پادشاه ملاحظه نمود بالضروره او نیز راه گریز پیش گرفت. امیرسید خواجه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از آن روزبر کشتگان را به راه عدم فرستاد و از ابدان و رؤوس ایشان طیور را مائده مستوفی مقرر گشت.

نظم

ز بس سرفتاده چو میوه ز شاخ      شده روزی زاغ و کرکس فراخ  
امیرسید خواجه مظفر و منصور باغنایم نامحمور به جانب طوس معاودت نمود.

### گفتار در قضایائی که در بلاد خراسان واقع شده و مخالفت میرزا سلطان حسین با شاهرخ پادشاه

بعد از فوت امیر تیمور گورکان، میرزا سلطان حسین که در پس اردو بود آغاز مخالفت کرده سپاه که همراهش بود متفرق ساخته با هزار سوار پرسبیل ایلغار به طرف سمرقند شتافت تا خود را به شهر اندازد و لوای سلطنت برافرازد. امرائی که در اردو بودند از این قضیه خبردار گردیدند (و) به طرف سمرقند شتافتند و قاصدان نزد میرزا خلیل سلطان فرستاده وی را خبردار گردانیدند. بنا بر آن میرزا خلیل سلطان به اتفاق خداداد حسینی علم عزیمت به جانب سمرقند برافراخت.

چون امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین خیر سلطنت میرزا خلیل سلطان را استماع نمودند به شاه زاده پیغام کردند که حکومت سمرقند به موجب وصیت صاحب قران سعادت مند با میرزا پیر محمد بن جهانگیر می رسد. اما فایده ای بر آن مترتب نگشت. میرزا الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین با حضرات خواتین متوجه سمرقند گردیدند. از منزل قزجق<sup>۱</sup>، امیر شاه ملک را به شهر فرستادند. چون امیر مشارالیه به دروازه سمرقند رسید، شهر را مضبوط یافت. زیرا که ارغون شاه به مواعید میرزا خلیل سلطان فریفته شده بود. امیر شاه ملک به دروازه چهار راهه شتافته هر چند ارغون شاه را نصیحت نمود که ترک مخالفت کن قبول نمود.

#### شعر

به نادان بود پند پس نا صواب	نشاید نصیحت نوشتن بر آب
بود کر ز آواز خوش بی نصیب	چه حظ مرده را از علاج طبیب

امیرشاه ملك هم عنان غم و الم ، در صحرای علیاباد<sup>۱</sup> به اردوی اعظم پیوست (و) مخالفت ارغون شاه را به عرض حضرات عالیات رسانید. ایشان نیز امیر شیخ-نورالدین را فرستادند تا شاید به یمن مقدم او فتح البابی دست دهد. امیر شیخ نورالدین نیز کاری نساخته به اردوی همایون مراجعت کرد.

در آن اثنا، رستم طغای بوغا از نزد میرزا خلیل سلطان آمده گفت امر او سایر سپاه، میرزا خلیل سلطان را به پادشاهی قبول نمودند. بنا بر آن خواتین به سمرقند درآمدند. امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملك به اتفاق میرزا السغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان متوجه بخارا شدند و آن بلده را مضبوط گردانیدند.

میرزا خلیل سلطان یا سپاه زیاده از چون و چند علم عزیمت به طرف سمرقند برافراخت. امیر ارغون شاه با اکابر و اشراف، در کنار آب کوهک<sup>۲</sup> به اردوی میرزا خلیل سلطان رسیده مفاطیح سمرقند را تسلیم نمود. در شانزدهم رمضان میرزا خلیل سلطان در سمرقند نزول نمود. جهانگیر را که پسر میرزا محمد سلطان بن جهانگیر و برادرزاده میرزا پیرمحمد ولی عهد<sup>۳</sup> بود به خانی برداشته نامش را پسر اوایل مناشیر و احکام نوشت. چند روز جهت ترویج روح امیر تیمور گوزکان به اطعام فقرا و مساکین قیام نمود و شعرا را که در مرثیه صاحب قران مرحوم قساید گفته بودند رعایت بسیار نمود.

### ذکر قضایا که بعد از صاحب قران امیر تیمور گورکان

#### در بلاد آذربایجان واقع شد

چون خبر حادثه صاحب قران، در بلاد آذربایجان، به گوش میرزا عمر

۱- ظفرنامه ج ۲ ص ۳۸۹: «علی آباد که از قرای سغد کلا است.»

۲- پا: کوهپایه.

۳- عین عبارت ظفرنامه است که در نسخه نو نیز آمده. پا: میرزا پیرمحمد جهانگیر را که پسر میرزا محمد سلطان بن جهانگیر که برادرزاده...

رسید<sup>۱</sup> سکه و خطبه به اسم خود موشح و مزین گردانید و از پدر و برادر بزرگتر خود که در بغداد و دیار بکر بودند حسابی برداشت. آن زمستان در قرا باغ قشلاق نموده در اوائل بهار با سپاه بسیار علم عزیمت به جانب تبریز برافراشت. در اثنای راه، امیر جهان شاه جاگو را فرستاد تا قلعه النجق را خراب کند زیرا که صاحب قران، در وقت تفویض ولایت آذربایجان، به میرزا عمر فرموده بود که قلعه را ویران کند. میرزا عمر، در دوم ربیع الآخر با جنود بی پایان، در شب غازان نزول و بعد از چند روز روانه قرا باغ گشت.

در آن اثناء، امیر جهان شاه به اغوای مردمان گم راه، در دوم رمضان به درگاه میرزا عمر آمده<sup>۲</sup> مولانا قطب الدین او بهی و امیر داراب قوشجی و [امیر شیخ]<sup>۳</sup> محمدتو اچی را به قتل آورده متوجه پرده سرای گشت. میرزا عمر جمعی بهادران صفدر را به برابر فرستاده مابین ایشان جنگی عظیم به وقوع انجامید. در آن اثناء فوج فوج و قوشون قوشون ملازمان میرزا عمر به مدد رسیدند. جناب امارت مآب از غایت اضطراب و اضطراب روی ادبار به وادی فرار آورده امیر عبد الرزاق و عاشق در عقب وی رفته در نماز دیگر همان روز امیر جهان شاه را به چنگ آورده بی استصواب<sup>۴</sup> میرزا عمر به قتل رسانیدند. میرزا عمر درباره فرزندان او به خلاف گمان مردمان مرحمت فرمود. روز دیگر با سپاه به اوجان آمد.

در اثنای این احوال، میرزا ابابکر از بغداد قصد بیلاق همدان کرده در آن اثناء، امیر حسین برلاس از پیش میرزا ابابکر آمده معروض داشت که خدمتش در

۱ - ظفرنامه: علی درویش که به «سکه بچه» اشهار یافته بود به جانب تبریز پیش امیرزاده عمر شافت (جهت رساندن خبر مرگ تیمور) ۲ - در خصوص این امیر جهان شاه که پسر جاگو و خواهر - زاده تیمور بوده و هلت عمل حاد او در کشتن چند نفر از همراهان میرزا عمر شرح بسیار ارزنده ای در سفرنامه کلاویخو آمده است چه هنگامی که این واقعه روی داد، کلاویخو در راه بازگشت از سمرقند در آذربایجان بود. ۳ - مطبوع - نسخ: محمدتو اچی

۴ - مط ۱ بابا حاجی پسر شیخ محمد مقتول را جمعی اغراء (ط، اغواء) کردند تا او را به موجب قصاص به قتل رسانید و میرزا عمر خیر یافته سرزنش نمود. اما چاره نبود

مقام اطاعت است. میرزا عمر با سپاه بلا اثر عازم عراق گشت. در بیستم شوال، به سعادت و اقبال، در چمن سلطانیه نزول نمود و گرداگرد اردوی خود را خندق کند میرزا ابابکر سپاه را گذاشته با دو یست جوان پیش برادر نامهربان آمد. همان روز گرفتار گردیده در قلعه سلطانیه مقید گشت و امیر حسین بر لاس به فرمان میرزا عمر، اردوی میرزا ابابکر را که در گزل دره<sup>۱</sup> بود محافظت نمود. میرزا عمر در اوائل ذی القعدة الحرام به طرف در گزین و همدان روان گشت.

چون میرزا امیران شاه از حبس و لدخود خبر یافت به الم فراوان عازم مازندران گشت.\* در آن اثنا، خبر آمد که گرجیان به نخب جوان آمده آن دیار را غارت کرده اند [و] امیر بسطام جاگیرلو با شیخ ابراهیم پادشاه شروان<sup>۲</sup> متفق گشته داعیه دارد که به جمالک (؟) دست درازی کند. امرای درگاه و سران سپاه به عرض رسانیدند که صلاح دولت در آن است که لشکرها را از خود جدا نکنیم [و] به جموع به دفع یکی از متمردان فرستیم، چون از او فارغ شویم بر سر دیگران تازیم. میرزا عمر قبول نکرده عمرتابان و پیر حسین چله و توکل بر لاس را با سپاه بی قیاس به دفع گرجیان نامزد فرمود و امیرسونجک را به دفع سلطان احمد جلاپور ارسال نمود.

گرجیان بر عمرتابان غالب آمده بر بسته<sup>۳</sup> تا مرند روانیدند. ایشان پریشان و بدحال شدند. میرزا عمر سلطان سنجر را با جمعی از عقب ایشان فرستاد تا ایشان را باز گرداند. سلطان سنجر در حدود میانه به توکل بر لاس رسیده چون بازگردیدن ایشان [ ]<sup>۴</sup> بود جنگ عظیم واقع شد. سلطان سنجر زخم‌دار و بدحال به اردوی میرزا عمر مراجعت نمود.\*

۱ - مط ص ۱۵ : گوزل دره - پا : قزل دره - کرل دره شامل دو قسمت بالا و پائین از هر آراء ریحان است (فرهنگ جغرافیائی ایران) ۲ - در هر دو نسخه همه جا «شروان» به صورت «شروان» نوشته شده ولی ما از این پس همه جا صورت صحیح آن را می آوریم بدون تدارک مجدد.

۳ - این کلمه در این جا می‌تواند به نظر می‌رسد. در خصوص جمله ذکر جنها و شدت - سپاه سر راه عمر رجوع شود به سفرنامه کلاویچو (برحمدص ۳۲۵) ۴ - کلمه ای ظاهر آهتاده و شاید، متعذر دیده می‌شود. \* - قسمت بی دو ستاره تنها در نسخه پاریس

## گفتار در حالات میرزا پیرمحمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحب قران اعلی گهر<sup>۱</sup>

در حین وفات صاحب قران، میرزا پیرمحمد در شیراز استیلا داشت. برادرش میرزا رستم در اصفهان لوای سلطنت می افراشت. میرزا اسکندر در همدان حکومت می نمود.

چون خبر وفات صاحب قران به میرزا پیرمحمد رسید، بیان تمور و لطف الله و امیرجله بان شاه و سایر امرای عالی جاه را جمع آورده در باره سلطنت قرعه مشاورت در میان انداخت. بعضی گفتند که منشوری از خلفای بنی عباس که در مصر اند\*\* آزرده تغییر یساق مغول کنیم. جمعی معروض گردانیدند که تابع میرزا عمر باید شد. فوجی بر آن بودند که میرزا میران شاه را پادشاه باید گفت. اما میرزا پیرمحمد قبول این نکرده به واسطه آن که مادرش ملکت آغا در سلک خواتین شاهرخ پادشاه انتظام داشت سکه و خطبه را به اسم شاهرخ پادشاه مزین گردانید\*\* جهت اعلام این خدمت نیکو ایلچیان کاردان به خراسان نزد شاهرخ سلطان فرستاد. آن حضرت رسولان را به اعزاز و احترام باز گردانید.

در این اثنا، میرزا پیرمحمد مجموع کهنه سپاهیان فارس و عراق را که پراکنده بودند جمع کرده علوفه داد و رسولان به کرمان نزد ایتکو برلاس\*\* فرستاد و به ایلی دعوت نمود. مشارالیه قبول نکرد.

در آن اثنا، میرزا رستم از اصفهان و میرزا اسکندر از همدان با پیشکش فراوان به شیراز آمدند. میرزا پیرمحمد ایشان را رعایت نمود. بعد از دو روز از جانب آذر بایجان جاسوسان آمده خبر آوردند که میرزا عمر میرزا ابابکر را گرفته متوجه همدان است.<sup>۲</sup> میرزا پیرمحمد حکومت یزد را به میرزا اسکندر تفویض نمود و با

۱- به جای این عنوان در نسخه پیا؛ ذکر قضایائی که در ولایت شیراز واقع و سنج شده ۲- مط. -

عساکر بهرام انتقام به طرف اصفهان توجه نمود. مابین میرزا پیرمحمد و میرزا عمر مصالحه واقع شد و میرزا اسکندر عازم یزد شد. میرزا پیرمحمد به جانب شهابنکاره به حرکت آمد.<sup>۱</sup> در حوالی یزد، میرزا اسکندر به اردوی میرزا پیرمحمد ملحق گردیده به رسم منقلای روان گشت و در اثنای راه با سپاه کرمان که به خیال دست بردآمده بودند جنگ کرده جمعی کثیر را به قتل آوردند. بنا بر آن ایتکوهر لاس امیر نعمه الله کرمانی را به رسم رسالت به نزد میرزا پیرمحمد فرستاد. برای خاطر او میرزا پیرمحمد به جانب شیراز معاودت نمود.

### گفتار در ذکر سلطنت قراعثمان بایندر در دیار بکر

چون خبر وفات صاحب قران گیتی ستان در دیار بکر به قراعثمان رسید، حکومت آمد\*\*\* را به ولد خود ابراهیم بیک تفویض نمود و به نفس نفیس بالشکر بسیار و حشم بی شمار علم عزیمت به طرف ماردین برافراخت و غلات و محصولات ایشان را چرانید و اموال بسیار غارت کرده متوجه قلعه سارو<sup>۲</sup> که به هشت فرسخی آمد واقع است توجه نمود و جبراً و قهراً قلعه را گرفته رایت استیلا برافراخت. بعضی اکراد را هر ساله مال مقرر نمود.

### قضایائی که در بلاد روم واقع شده

#### ذکر سلطنت امیر سلیمان بن ایلدرم بایزید

چون ایلدرم بایزید از دارالمال به دارالبقا انتقال نمود، پنج پسر از او

ص ۱۸. «میرزا اسکندر از همدان ایلچی فرستاد و پنجم داد که میرزا عمر امیرجهان شاه چاکو را فحشاء هلاک گردانید و پدر بزرگوار خود میرزا امیران شاه را از مملکت عذر خواست. من شاید که از عمر او بدین جانب ماللی عاید شود. بنا بر آن، کوچ همراه، متوجه فارس و عراق شدیم.»

۱- ضاء از شیراز به عزم تسخیر کرمان به راه شهابنکاره و نیریز عزیمت نمود.

۲- بک: سارو که به هشت فرسخی آمد و پنج فرسخی ماردین است.\*\*\* پا: ساره

ماند. امیر سلیمان و سلطان محمد و سلطان عیسی و موسی چلبی و قاسم چلبی. علی پاشا و اینه بیک سوباشی<sup>۱</sup> و حسن آقا امیر سلیمان را به سلطنت برداشته متوجه اروم ایلی شدند. سلطان محمد به امانیه رفته در آن دیار قرار گرفت و سلطان عیسی علم عزیمت به طرف ایل قراسی برافراخت و موسی چلبی در خدمت پدر بود و به موجب فرموده صاحب قران، امیر تیمور گورکان، نعش پدر را به بوره برده در مقبره اجدادش دفن نموده به سلطنت جلوس نمود. بعد از آن متوجه ایل قراسی گشته سلطان عیسی را به چنگ آورده به عالم دیگرش فرستاد.\*\*

در آن اثنا، امیر سلیمان با سپاه فراوان به کنار دریا رسید و برادر خود قاسم چلبی را و همشیره خود فاطمه خاتون را نزد حاکم استنبول مرهون کرد. بنا بر آن حاکم استنبول او را از دریا گذرانیده [امیر سلیمان] در بلده ادرنه فرستاد<sup>۲</sup> به سلطنت نشست.

چون خبر جلوس او به سلطان محمد رسید، بعد از تقدیم مشورت، به استصواب امرا و ارکان دولت ایلچیان سخن دان یا تحف فراوان به ادرنه فرستاد. چون ایشان به پایه سریر امیر سلیمان رسیدند مکتوبی که مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بود گذرانیدند. امیر سلیمان نیز فرستادگان را نوازش بسیار کرده فرزندان سلطان محمد را رعایت کرده مصحوب ایلچیان نزد برادر فرستاد.

۱- اینه بیک سوباشی قراسی بود و حسن آقا فرمانده یتیمی چریها و علی پاشا وزیر اعظم.  
 ۲- استنبول همان استانبول فعلی و قسطنطنیه قدیم است و غرض از حاکم استنبول در آن روزگار امپراطور بیزانس مانوئل دوم.



## گفتاورد و وقایع سنه ثمان و ثمانمائه

### ذکر احوال شاهرخ سلطان

[در این سال منہیان به عرض شاهرخ سلطان رسانیدند که میرزا میران شاه باخیل و سپاه عازم خراسان است. آن حضرت امیر حسین صوفی ترخان و امیر جهان ملک و امیر فیروز شاه ترخان را با پنج هزار سوار به استقبال شاهزاده نامدار فرستاد که اگر حضرتش داعیه مخالفت داشته باشد دست بردی نمایند و اگر بسه واسطه موافقت آمده باشد وظیفه خدمتکاری به جای آورند.

امرا عازم مقصد شدند. در سبزوار امیر سیدخواجه نیز ملحق گشته به اتفاق متوجه شدند. در ییلاق کالپوش امیر سیدخواجه و امیر مضراب شرف مسالزمت دریافتند و پیغام شاهرخ پادشاه رسانیدند\*\* سلطان علی سیزواری را که پناه به میرزا میران شاه برده بود طلب نمودند. ملتمس ایشان به اجابت مقرون گشته، سلطان علی و پیرک پادشاه را باجمعی گم راه که رفیق بی توفیق ایشان بودند به امیر سیدخواجه تسلیم کردند و امرا به جانب خراسان معاودت نمودند.]  
[و در این سال، میرزا عمر، حسن تمورج را با قومی از بهادران بهرام انتقام

به امیر بسطام فرستاد و در میان اردبیل و کوه طالش به او برسیدند و جنگ عظیم دست داده و حسن تمورج اسیر گشته، میرزا عمر منصور برادر امیر بسطام را به دفع او فرستاد و خدمتش بساط منازعه در نور دیده به امیر بسطام پیوست. ایشان پیش امیر شیخ ابراهیم والی شروان رفتند (و) به اتفاق متوجه پیلقان شدند، بهر شاه (؟) که از قبل میرزا عمر والی آن بلده بود روی ادبار به وادی فرار نهاد و آن بلده را تاخته لوای استیلا برافراشتند.<sup>۱</sup>

### گفتار اندر احوال میرزا عمر و میرزا ابابکر و مخالفت ایشان با یکدیگر

سابقاً مذکور شد که میرزا عمر میرزا ابابکر را در قلعه سلطانیه محبوس ساخت. در آن اثنا، درویشی دلوبابا بیگی نام<sup>۲</sup> در مراغه پیدا شده بود. خارق عادت از او سر می زد مثل آن که کلوخ در کف او قند و نبات می شد. میرزا عمر نیز آن را مشاهده کرده بود. با وجود این به قتل او فرمان داد. بابا در وقت ارتحال از دارالمال گفت که روزی ما چنین مقدر بود. بعد از من مشاهده کنید که چها واقع خواهد شد و در هفدهم محرم که سه روز از قتل بابا گذشته بود، خبر آمد که میرزا ابابکر از بند خلاص گشته است.<sup>۳</sup>

بیان این سخن آن است که میرزا عمر می خواست که میرزا ابابکر را به قتل آورد اما جهت خاطر والدهاش نمی خواست که این امر بر ملا واقع شود و فرمان داد که شربت مسموم به خورد او بدهند. شربت بد گوار نزد شاهزاده نامدار آوردند. از آشامیدن آن امتناع نمود. عادل خزانه چچی و عیسی قورچی که مباشر این امر بودند صورت امتناع میرزا ابابکر را معروض گردانیدند. فرمان داد که در

۱ - فقط در «یا» ۲ - مط. مع - نو، بابانگی - یا، بابانیک ۳ - کلایسو در سفرنامه خود به تفصیل بدین وقایع و روابط میرزا عمر با پدر و برادرش، میران شاه و ابابکر اشاره کرده است. (ترجمه فارسی ص ۳۲۲ - ۳۱۹)